

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

# مہدی نور ہدایت

مہدی کیست؟

شناسنامہ حضرت مہدی (عج)

تولد حضرت مہدی (عج)

شکل و شمایل حضرت مہدی (عج)

غیبتہای حضرت مہدی (عج)

فضایل حضرت مہدی (عج)

کرامات حضرت مہدی (عج)

علایم ظہور حضرت مہدی (عج)

زیارات حضرت مہدی (عج)

... راہهای گرفتن حاجت از حضرت مہدی (عج)



مؤلف: الہام وفائی

عضو ہیئت علمی و پژوهشی انتشارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مهدی

نور هدایت

مؤلف: الهام وفائی

عضو هیئت علمی و پژوهشی انتشارات وفائی

وفائی، الهام، ۱۳۵۹.

مهدی (عج) نور هدایت / مؤلف: الهام وفائی قم: وفائی،  
۱۳۸۵.

۱۲۸ ص.

ISBN: 964-977-000-3

۱۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - الف.

عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

۹ م ۷ و / ۵۱ BP

## مهدی نور هدایت

مؤلف: ..... الهام وفائی

ناشر: ..... انتشارات وفایی

لیتوگرافی: ..... وفایی

چاپ: ..... شریعت

نوبت چاپ: ..... اول / ۱۳۸۶

قطع و تعداد صفحات: ..... رقی - ۱۲۸ صفحه

تیراژ: ..... ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و طراحی جلد: ..... موسوی - ۷۷۴۷۳۹۳

قیمت: ..... ۱۷۰۰ تومان

شابک: ..... ۳ - ۰۰۰ - ۹۷۷ - ۹۶۴

حق شرعی و قانونی چاپ این کتاب مقصودش ناشر است

هر گونه برداشت به هر شکل از این کتاب مورد رضایت اینجانب نیست

آدرس: قم، فیابان ارم، نرسیده به چهارراه شهدا، پلاک ۳۵۱

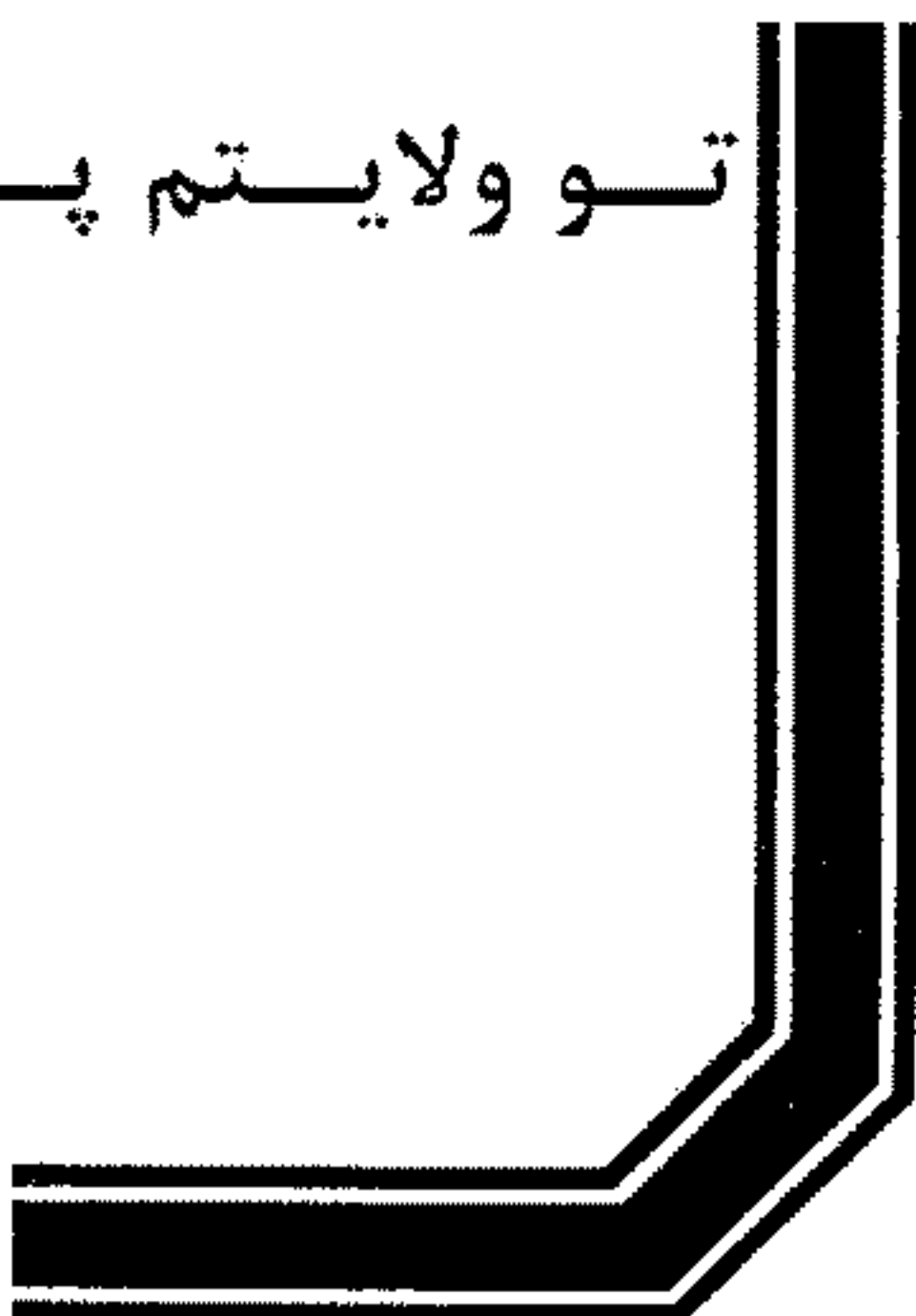
تلفن: ۷۷۴۱۷۴۶ تلفکس: ۷۷۳۹۴۷۳ (۰۲۵۱) همراه: ۰۹۱۲۱۵۱۸۲۸۴



## مهدی جان:

چه خوش است وقت مرگم به کنار من نشینی  
چه خوش است من بمیرم تو به چشم خودبینی  
که رسم در آن زمان من به کمال آرزویم  
تو ولایتم پذیری به شفاعتم گزینی

الهام وفائی  
تابستان ۸۵



## مقدمه ناشر

آقا چون سلام، سلام از تمام وجودم، سلام به روی مبارکت و سلام به جمال قشنگت، پنجاه سال بر سر راهت نشستم، جوانی ام تموم شد در سرازیری آخر عمر هستم و عمرم در انتظار دیدنت به سر رسید.

دلم ز غصه دیدنت آب شد به هر کجا می روم بود و نبودنت را حس می کنم چون به هر مکانی که می روم بهانه اش توئی و مقصودش نمی دانم.

آقای من، مگر شب هجرانت سحر ندارد تا کی به انتظار دیدنت چشم به راهت بدوزم و تا کی دلم را خوش کنم اگر چه نمی بینمت اما به من نظر داری.

مولای من، هر روز را با نام خدا شروع می کنم و صلوات محمدی را نثار وجودت می کنم تا شب چهارشنبه رسد و مرغ دلم را راهی جمکرانت کنم، تمام وجودم را مهمان جانت کنم، سفره دلم را پیشت باز کنم تا تو مشکل آنرا باز کنی.

عزیز من غصه دلم طولانی شده، درد دل دلم بی درمون شده، تمام وجودم با نام تو می لرزه، دیدگانم به عشق دیدنت کم سو شده، زندگیم دیگر سر و سامان نداره، آقا بگو چی جوری و کجا بینمت؟ آقا چون ترا به خدا یک لحظه به حرفم گوش کن سالیان سال است که به دیدنت می آیم هر چه خواستم از برکت وجودت در

جمکرانت گرفتم اما در یک جمله بگو تا کی امروز فردا می‌کنی، من که گرفتار و بیمار توام، تشنه و بی‌تاب توام، حالا که خود می‌گویم رسوای توام پس چرا باز هم امروز و فردا می‌کنی.

آقای من دلم می‌سوزد و قدرت سوزش آنرا دیگه نداره، به پابوست می‌آیم تا شعله‌های آتش دل را خاموش کنم، در مسیر راحت شعله نمی‌بینم اما در قلب و جسم خود سوزش آتش را حس می‌کنم.

دعایی کن، دست مبارکت را بر سر و صورت‌مان بکش، نظری کن تا با نور هدایت این شعله‌ها خاموش شود.

خوانندگان عزیز: کتابی که در پیش رو دارید (مهدی نور هدایت) با تخفیفات و بررسی کتابهای مختلف ریشه‌ای تنظیم و در کنار هم به صورت کتابی در آمده که پیرامون حضرت ولی عصر (عج) نوشته شود اگر چه این کتاب چون قطره‌ای از اقیانوس است اما نزدیک شدن به حقیقت نور هدایت او، وظیفه همه مسلمانان است لذا همه باید با خلوص نیت از خداوند منان بخواهیم تا فرجش را نزدیک کند تا ریشه ظلم و ستم در تمام جهان برچیده شود.

در پایان از شما عزیزان خواننده در هر گروه سنی که هستید در حین مطالعه اگر به جمله و یا جملاتی که به هر دلیلی برایتان نامفهوم و یا اشکالاتی دارد رسیدید با دفتر انتشارات مکاتبه کنید، اطمینان داشته باشید به پیشنهادات و انتقادات شما احترام گذاشته می‌شود.

محمد رضا وفائی

ناشر

نیمه شعبان ۱۳۸۵

پیامبر ﷺ فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظِرُ الْفَرَجَ»  
«بالاترین عبادت: انتظار فرج است.»

دعای فرج امام زمان (عج)

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ  
الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى  
آبَائِهِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ  
سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ  
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ  
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»

## فهرست مطالب



### ● فصل اول

#### امام زمان کیست؟

- امام زمان کیست؟ ..... ۱۶
- نرگس دختر پادشاه روم ..... ۱۹
- خواب نرجس خاتون ..... ۲۰
- بیماری نرجس خاتون از فراغ امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۲۱
- مسلمان شدن نرجس خاتون به دست حضرت مریم ..... ۲۳
- خواب نرگس خاتون در وصال معشوق خود ..... ۲۳
- چگونگی اسیری نرجس خاتون ..... ۲۴
- شرفیابی نرجس در محضر امام علی نقی علیه السلام ..... ۲۵
- مهدی در وجود نرجس ..... ۲۶
- جانشینی امام حسن عسکری به جای پدرش ..... ۲۷
- تولد حضرت مهدی (عج) ..... ۲۸
- اسماء و القاب آن حضرت ..... ۳۰
- شمایل حضرت مهدی (عج) ..... ۳۳
- مهدی طاوس جنت ..... ۳۴



## ● فصل دوم

## خصایص ولی امر مسلمین

۳۶	..... امتیاز نور
۳۸	..... القاب متعدّده
۳۹	..... مقارن ظهور
۳۹	..... ملائکه مهدی برای انصار
۳۹	..... مردگان در رکاب مهدی (عج)
۴۰	..... نهرهای آب و شیر
۴۰	..... نزول حضرت عیسی
۴۰	..... قتل دجال لعین

## ● فصل سوم

## معجزات حضرت مهدی (عج)

۴۲	..... سنگریزهای طلاب جوان علوی
۴۳	..... خمس مال در مقابل انبوی ثروت
۴۶	..... دعای امام زمان برای علی ابن بابویه
۴۶	..... غرق شدن احمد بن عبدالله در شجره
۴۸	..... ماجرای سنگ حجرالاسواد
۵۱	..... بشارت ولی امر مسلمین بر دوستاران علی (علیه السلام)
۵۳	..... دستبند طلا و انگشتر عقیق

## ● فصل چهارم

## حکایات ولی امر مسلمین در غیبت کبری

- قصه‌ی اسماعیل هرقلی ..... ۵۶
- ذکری از تأثیر رقعہ‌ی استغاثہ ..... ۶۲
- تشریف سید محمد جبل عاملی به لقای آن حضرت (عج) .... ۶۴
- تشریف سید عطوه حسنی به لقای شریف آن جناب ﴿علیه السلام﴾ ..... ۶۸
- قصه‌ی امیر اسحاق استرآبادی ..... ۶۹
- قصه‌ی شریف عمر بن حمزه به لقای آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ ..... ۷۲
- قصه‌ی ابو راجح حمامی ..... ۷۵
- مرد کاشی مریض، که شفا یافته به برکت آن حضرت (عج) ..... ۷۷
- شفای شیخ حر عاملی ..... ۷۹
- قصه ملاقات مقدس اردبیلی ..... ۸۰
- قصه گل و خرابات ..... ۸۲
- قصه‌ی علامه بحر العلوم ﴿رحمته الله﴾ در مکه ..... ۸۳
- قصه‌ی بحر العلوم در سرداب مطهر ..... ۸۵
- علامات ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) ..... ۸۷
- خروج دجال ..... ۸۷
- صیحه و ندای آسمانی ..... ۸۸
- خروج سفیانست ..... ۸۹
- خروج سید حسنیست ..... ۹۱

- ظاهر شدن کف دست در آسمان ..... ۹۲
- کسوف آفتاب ..... ۹۲
- نداهاى آسمانى در ماه رجب ..... ۹۲
- علامات غير حتميه امام زمان (عج) ..... ۹۳

### ● فصل پنجم

## مهدى از دیدگاه قرآن - رسول اکرم ﷺ و ائمه

### معصومین ﷺ

- مهدى از دیدگاه قرآن کریم ..... ۹۶
- مهدى از دیدگاه حضرت رسول اکرم ﷺ ..... ۹۸
- مهدى از دیدگاه حضرت على ﷺ ..... ۹۹
- مهدى از دیدگاه حضرت فاطمه زهرا ﷺ ..... ۱۰۰
- مهدى از دیدگاه امام حسن مجتبی ﷺ ..... ۱۰۱
- مهدى از دیدگاه سالار شهیدان امام حسین ﷺ ..... ۱۰۲
- مهدى از دیدگاه امام زین العابدین ﷺ ..... ۱۰۳
- مهدى از دیدگاه امام محمد باقر ﷺ ..... ۱۰۵
- مهدى از دیدگاه امام جعفر صادق ﷺ ..... ۱۰۶
- مهدى از دیدگاه امام موسى کاظم ﷺ ..... ۱۰۷
- مهدى از دیدگاه امام رضا ﷺ ..... ۱۰۸
- مهدى از دیدگاه امام محمد جواد ﷺ ..... ۱۰۹

- ۱۱۱ ..... مهدی از دیدگاه امام هادی (علیه السلام)
- ۱۱۲ ..... مهدی از دیدگاه امام حسن عسکری (علیه السلام)
- ۱۱۳ ..... مهدی موعود در سایر ادیان
- ۱۱۳ ..... و از این قبیل است که در منابع:

### ● فصل ششم

#### نواب اربعه و به انتظار منجی عالم بشریت

- ۱۱۶ ..... نواب اربعه‌ی حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه)
- ۱۱۹ ..... معنای انتظار
- ۱۲۰ ..... مسلمانان منتظران واقعی
- ۱۲۱ ..... فضیلت انتظار
- ۱۲۱ ..... فواید انتظار
- ۱۲۲ ..... وظایف منتظران عصر انتظار
- ۱۲۳ ..... راههای نزدیکی به امام زمان (عج)
- ۱۲۴ ..... بهترین راه توسل به منجی عالم بشریت
- ۱۲۴ ..... چهل شب چهارشنبه در مسجد جمکران قم
- ۱۲۵ ..... سوره عهده در چهل روز
- ۱۲۵ ..... خواندن دعای فرج در چهل روز
- ۱۲۵ ..... خواندن دعای ندبه در چهل روز صبح جمعه
- ۱۲۶ ..... خواندن دعای توسل در چهل شب چهارشنبه

- ۱۲۶ ..... صدقه دادن برای آقا امام زمان (عج)
- ۱۲۶ ..... ختم صلوات برای رسیدن به حاجت در چهل روز
- ۱۲۷ ..... ختم ۴۰۰۰۰ صلوات در چهل روز
- ۱۲۷ ..... ۴۶۰۰۰۰ صلوات در چهل روز
- ۱۲۷ ..... ذکر بسم الله الرحمن الرحيم در چهل روز
- ۱۲۸ ..... فهرست منابع و مآخذ

## شناسنامه حضرت حجّة بن الحسن العسكري ﴿عليه السلام﴾

نام: نام پیامبر ﴿صلى الله عليه وآله﴾      کنیه: کنیه پیامبر ﴿صلى الله عليه وآله﴾

لقب: مهدی، حجّة الله حسن ﴿عليه السلام﴾

نام مادر: حضرت نرجس ﴿عليها السلام﴾ محلّ تولّد: سامراء

سال تولّد: ۲۵۵ هجری      ماه: شعبان

روز: پانزدهم (شب جمعه)

مدت عمر شریف: از سال ۲۵۵ تا کنون

سال به امامت رسیدن: ۲۶۰ هجری

سن به امامت رسیدن: ۵ سال

جانشینان (نواب) خاص: عثمان بن سعید، محمد بن

عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد سمّری (رضوان

الله تعالی علیهم أجمعین)

نقش انگشتری: «أنا حُجَّةُ اللهِ وَ خَاصَّتُهُ»

## غیبت‌های حضرت مهدی (عج)

غیبت صغرا: مدت زمانی را که نایبان و جانشینان خاص، واسطه بن امام (علیه السلام) و امت بودند غیبت صغرا گویند که از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری و حدود هفتاد سال است.

غیبت کبرا: پس از فوت آخرین نائب خاص در سال ۳۲۹ هجری غیبت کبرا شروع شده که تا کنون ادامه دارد. از سال ۳۲۹ هجری تا زمان ظهور را غیبت کبرا گویند. در زمان غیبت، وجود مقدس حضرت ولی عصر (علیه السلام) به نمایندگان (نواب) عام آن حضرت که فقهای عادل و جامع الشرائط برای فتوا دادن هستند مراجعه می‌شود.

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُيُمَةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ».

«ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان منت نهیم و آنها را پیشوا و وارث زمین قرار دهیم».

الحمد لله رب العالمين

● فصل اول

امام زمان کیست؟



## امام زمان کیست؟

ابن بابویه و شیخ طوسی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند<sup>(۱)</sup> از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابویوب انصاری بود؛ از شیعیان خاص امام علی نقی علیه السلام، امام حسن عسگری علیه السلام و همسایه‌ی ایشان بود در شهر سر من رأی. گفت: روزی کافور، خادم امام علی نقی علیه السلام، به نزد من آمد و مرا طلب نمود. چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود تو از فرزندان انصاری. ولایت و محبت ما اهل بیت، همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال. و پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید. من تو را اختیار می‌کنم؛ و مشرف می‌گردانم به تفصیلی که به سبب آن، بر شیعیان سبقت‌گیری در ولایت ما. تو را به رازهای دیگر مطلع می‌گردانم، و به خریدن کنیزی می‌فرستم. پس نامه‌ی پاکیزه نوشتند به خط و لغت فرنگی و مهر شریف خود بر آن زدند. کیسه‌ی زری بیرون آوردند، که در آن دویست و بیست اشرفی بود. فرمودند: بگیر

این نامه را، و متوجه بغداد شو. در چاشت فلان روز، بر سر جسر حاضر شود. چون کشتی‌های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتی‌ها خواهی دید. جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از آن جوانان عرب خواهی دید، که بر سر اسیران جمع خواهند شد. پس در تمام روز از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد، تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را، که فلان و فلان صفت دارد (تمام اوصاف او را بیان فرمود)، و جامه‌ی حریر آکنده پوشیده است. ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز، از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان به او. خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود. پس بدان که به زبان رومی می‌گوید: وای! که پرده عفتم دریده شد. پس یکی از مشتریان خواهد گفت: من سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز. عفت او، در خریدن مرا راغب‌تر گردانید. پس آن کنیز به لغت عربی خواهد گفت به آن شخص: اگر به شمایل حضرت سلیمان بن داوود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیابی، به تو رغبت نخواهم کرد. مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. پس آن برده فروش گوید: من برای تو چه چاره کنم، که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی؟ آخر از فروختن تو چاره‌ای نیست. پس آن کنیزک گوید: چه تعجیل می‌کنی؟ البته باید مشتری به هم برسد، که دل من به او میل کند. و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت،

تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو: نامه‌یی با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران از روی ملاحظت نوشته است، به لغت و خط فرنگی. در آن نامه، کرم، سخاوت و وفاداری و بزرگواری خود را وصف کرده است. این نامه را به آن کنیز بده که بخواند. اگر به صاحب این نامه راضی شود، من از جانب آن بزرگ، وکیلیم که این کنیز را از برای او خریداری نمایم. بشر بن سلیمان گفت: آنچه حضرت فرموده بود، واقع شد؛ و آنچه فرموده بود، همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد، بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید: مرا به صاحب این نامه بفروش. سوگندهای عظیم یاد کرد که: اگر مرا به او بفروشی، خود را هلاک می‌کنم. پس با او در باب قیمت گفت و گوی بسیار کردم؛ تا آن‌که به همان قیمت راضی شد، که حضرت امام علی نقی (علیه السلام) به من داده بودند. پس زر را دادم، و کنیز را گرفتم. کنیز شاد و خندان شد! و با من آمد به حجره‌یی که در بغداد گرفته بودم. تا به حجره رسید، نامه‌ی امام را بیرون آورد. می‌بوسید، و بر دیده‌ها می‌چسباند. بر صورت می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید. پس من از روی تعجب گفتم: نامه‌یی را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت: ای عاجز کم معرفت! به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران! گوش خود به من بسپار، و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را برای تو شرح دهم.

## نرگس دختر پادشاه روم

«من، ملیکه، دختر یسوعا، فرزند قیصر پادشاه روم هستم. (۱) مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن الصفا، وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است. تو را خبر دهم به امری عجیب! بدان که جدم قیصر، خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، در هنگامی که سیزده ساله بودم. پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون، عیسی؛ و از علمای نصاری و عباد ایشان، سیصد نفر؛ و از صاحبان قدر و منزلت، هفتصد کس؛ و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل، چهار هزار نفر. فرمود تختی حاضر ساختند، که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود. آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند. بت‌ها و چلیپاهای خود را بر بلندی‌ها قرار دادند. پس پسر برادر خود را در بالای تخت فرستاد. چون کشیشان، انجیل‌ها را بر دست گرفتند که بخوانند، بت‌ها و چلیپاها، سرنگون شدند و همگی افتادند بر زمین. پایه‌های تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد. پسر برادر ملک از تخت افتاد و بیهوش شد. پس در آن حال رنگ‌های کشیشان متغیر شد و اعضایشان لرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را معاف دار از چنین امری، که به سبب آن، نحوست‌ها روی نمود؛ که دلالت می‌کند بر اینکه دین مسیحی به زودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان: این تخت را بار دیگر بر پا کنید، و چلیپاها را به جای خود قرار دهید. حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نماییم؛ تا سعادت آن برادر، دفع نحوست این برادر بکند. چون چنین کردند، و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، و کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند، باز همان حالت اول روی نمود. نحوست این برادر و آن برادر بود. سر این کار را ندانستند، که این از سعادت سرور است، نه نحوست آن دو برادر. پس مردم متفرق شدند. جدم، غمناک به جرم سرا بازگشت و پرده‌های خجالت درآویخت.

### خواب نرجس خاتون

چون شب شد، به خواب رفتم. در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین، در قصر جدم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین، در قصر جدم جمع شدند. منبری از نور نصب کردند، که از رفعت بر آسمان سر بلندی می‌کرد. آن را در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود. پس حضرت رسالت پناه، محمد ﷺ با وصی و دامادش، علی بن ابیطالب ﷺ و جمعی از امامان و فرزندان بزرگواران ایشان، قصر را به قدم خویش منور ساختند. پس حضرت مسیح به

قدوم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیاء ﷺ شتافت، و دست در گردن مبارک آن جناب درآورد. پس حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود: یا روح الله! آمده ایم که ملیکه، فرزند وصی تو، شمعون را برای این فرزند سعادت مند خود خواستگاری نماییم - و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت، حضرت امام حسن عسکری ﷺ، فرزند آن کسی که نامه اش را به من دادی - پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت شمعون و فرمود: شرف دو جهانی به تو روی آورده پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد ﷺ. پس شمعون گفت: کردم. پس همگی بر آن منبر برآمدند. حضرت رسول ﷺ خطبه یی انشا فرمودند؛ و با حضرت مسیح مرا به حسن عسکری ﷺ عقد بستند. حضرت رسول ﷺ با حواریون گواه شدند. چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم، از بیم کشتن، آن خواب را برای جدم نقل نکردم، و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم.

### بیماری فرجس خاتون از فراغ امام حسن عسکری ﷺ

آتش محبت آن خورشید فلک امامت، روز به روز در کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه ی صبر و قرار مرا به باد فنا می داد؛ تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد. <sup>(۱)</sup> هر روز چهره

گاهی می‌شد و بدن می‌کاهید. آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می‌گردید. پس در شهرهای روم طبیعی نماند، مگر آنکه جدم برای معالجه‌ی من حاضر کرد. از دواى درد من از او سؤال کرد، اما هیچ سودی نمی‌داد.

چون از علاج درد من مأیوس ماند، روزی به من گفت: ای نور چشم من! آیا در خاطرت، چیزی و آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم: ای جد من! درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم. اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند، دفع نمایی؛ و بندها و زنجیرها از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی، امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش عافیتی به من بخشند. چون چنین کرد، اندک صحتی از خود ظاهر ساختم، و اندک طعامی تناول نمودم. پس خوشحال و شاد شدم! دیگر، اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا (علیها السلام) به دیدن من آمد. حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند. پس مریم به من گفت: این، خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو، امام حسن عسکری (علیها السلام) است. پس به دامنش در آویختم و گریستم. شکایت کردم که امام حسن (علیها السلام) به من جفا می‌کند، و از دیدن من ابا می‌نماید. پس آن حضرت فرمود: چه گونه فرزند من به دیدن تو بیاید، حال آنکه به خدا شرک می‌آوری، و بر مذهب ترسایی

## مسلمان شدن نرجس خاتون به دست حضرت مریم

اینک خواهرم، مریم و دختر عمران، بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو. اگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو خوشنود گردند،<sup>(۱)</sup> و امام حسن (علیه السلام) به دیدن تو بیاید، پس بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.» چون به این دو کلمه ی طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیدة النساء مرا به سینه ی خود چسبانید. دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش، که من او را به سوی تو می فرستم. پس بیدار شدم. آن دو کلمه ی طیبه را بر زبان می راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می بردم.

## خواب نرگس خاتون در وصال معشوق خود

چون شب آینده در آمد، به خواب رفتم. خورشید جمال آن حضرت طالع گردید.<sup>(۲)</sup> گفتم: ای دوست من! بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟ فرمود: دیر آمدن به نزد تو نبود، مگر برای آنکه مشرک بودی. اکنون که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو خواهم بود؛ تا آنکه حق تعالی ما و تو را در ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشته است که درد هجران مرا، به شربت وصال دوا نفرماید.

۲- منتهی الامال ج، ص ۷۲۶.

۱- بیهقی الامال، ج، ص ۷۱۵.



## چگونگی اسیری نرجس خاتون

بشر بن سلیمان گفت: چه گونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد امام حسن عسکری (علیه السلام) در شبی از شبها، که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد. پس از عقب ایشان خواهد رفت. تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز، به هیأتی که تو را شناسند. از پی جدّ خود روانه شو، و از فلان راه برو. چنان کردم. طلایه ی لشکر مسلمانان به ما برخوردند، و ما را اسیر کردند. آخر کار من، آن بود که دیدی، تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم. مردی پیر که در غنیمت، من به حصه ی او افتادم، از نام من سؤال کرد. گفتم: نرجس نام دارم. گفت: این نام کنیزان است. بشر گفت: این عجب است که تو از اهل فرنگی، و زبان عربی را نیک می دانی؟ گفت: از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت، می خواست مرا به یاد گرفتن آداب حسنه بدارد. زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی، هر دو را می دانست، مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد، و لغت عربی به من می آموخت؛ تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد.»

## شرفیابی نرجس در محضر امام علی نقی علیه السلام

بشر گوید: من او را به سرّ من رأی بردم، و به خدمت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم. حضرت کنیزک را خطاب کرد. (۱) چه گونه حقّ سبحانه و تعالی به تو نمود عزّت دین اسلام را، و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمّد و اولاد او را؟ گفت: چه گونه وصف کنم برای تو، چیزی را که تو از من بهتر می دانی یا بن رسول الله؟ پس حضرت فرمود: می خواهم تو را گرامی دارم. کدام یک بهتر است نزد تو: اینکه ده هزار اشرفی به تو دهم، یا تو را بشارت دهم به شرف ابدی؟ گفت: بشارت به شرف را می خواهم، نه مال را. حضرت فرمودند: بشارت باد تو را، به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود. زمین را پُر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد. گفت: این فرزند از چه کسی به وجود خواهد آمد؟ فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تو را برای او خواستگاری کرد. پس از او پرسید: حضرت مسیح و وصی او، تو را به عقد چه کسی در آورد؟ (۲) گفت: به عقد فرزند تو، امام حسن عسکری علیه السلام. حضرت فرمود: آیا او را می شناسی؟ گفت: از آن شبی که به دست بهترین زنان، مسلمان شده ام، شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد. پس حضرت، کافور خادم را طلبید و گفت: برو و خواهرم، حکیمه خاتون را طلب کن. چون

۲- منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۲۷.

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۲۶.

حکیمه داخل شد، حضرت فرمود: او، آن کنیز است که می گفتم. حکیمه خاتون او را در برگرفت، و بسیار نوازش کرد و شاد شد. پس حضرت فرمود: ای دختر رسول خدا! او را ببر به خانه ی خود، و واجبات و سنّت‌ها را به او بیاموز، که او زن حسن عسکری و مادر صاحب الأمر است.

### مهدی در وجود نرجس

کَلینی، ابن بابویه، شیخ طوسی، مرتضی و غیر ایشان، از محدثین عالی شأن، به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون که، روزی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) به خانه من تشریف آوردند، و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند. پس عرض کردم: اگر شما را خواهش او هست، به خدمت شما بفرستم. فرمود: ای عمه! این نگاه تند از روی تعجب بود؛ زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد، که عالم را پر از عدالت کند، بعد از آنکه پُر شده باشد از ظلم و جور. گفتم: او را بفرستم به نزد شما؟ فرمود: از پدر بزرگواریم و رخصت طلب در این باب.

حکیمه خاتون گوید: جامه‌های خود را پوشیدم، و به خانه ی برادرم امام علی نقی (علیه السلام) رفتم. چون سلام کردم و نشستم، بی آنکه من سخنی بگویم، حضرت از ابتدا فرمود: ای حکیمه، نرجس را بفرست برای فرزندانم. گفتم: ای سید من! من از برای همین مطلب

به خدمت تو آمدم، که در این امر رخصت بگیرم. فرمود: ای بزرگوار صاحب برکت! خدا می خواهد که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطه‌ی چنین امری کرد.

### جانشینی امام حسن عسکری به جای پدرش

حکیمه گفت: به زودی به خانه‌ی خود برگشتم، و زفاف آن معدن فتوت و سعادت را در خانه‌ی خود واقع ساختم.<sup>(۱)</sup> بعد از چند روزی، آن سعدا کبر را با آن زهره‌ی منظر به خانه‌ی خورشید انور (یعنی: والد مطهر او) بُردم. بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت، امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید. من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر، به خدمت آن امام البشر می رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت: ای خاتون! پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم: تو ای خاتون و صاحب من. بلکه هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بیرون کرده، و مرا خدمت کنی؛ بلکه من تو را خدمت می کنم، و منت بر دیده می نهم. چون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را از من شنید، گفت: خدا تو را جزای خبر دهد، ای عمّه! پس در خدمت آن جناب نشستم، تا وقت

غروب آفتاب. پس صدا زدم به کنیز خود: بیاور جامه‌های مرا، تا بروم. حضرت فرمود: ای عمه! امشب نزد ما باش، که در این شب متولد می‌شود فرزندی گرامی که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از چه کسی به هم می‌رسد ای سید من! من در نرجس هیچ اثر حملی نمی‌یابم! فرمود: از نرجس به هم می‌رسد، نه از دیگری. پس جُستم پشت و شکم نرجس را و ملاحظه کردم، هیچ گونه اثری نیافتم. پس برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می‌شود، اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد. مثل او، مثل مادر موسی است، که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد، و احدی بر حال او مطلع نگردید؛ زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت، برای طلب حضرت موسی. حال، این فرزند نیز در این امر شبیه است به حضرت موسی.

### تولد حضرت مهدی (عج)

در روایت دیگر این است که حضرت فرمود: حمل ما اوصیای پیغمبران، در شکم نیست، و در پهلو می‌باشد. از رحم بیرون نمی‌آییم، بلکه از ران مادران فرود می‌آییم؛ زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم. او چرک و نجاست را از ما دور گردانیده است. حکیمه گفت: به نزد نرجس رفتم، و این حال را به او گفتم: ای خاتون! هیچ

اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم. پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم. نزدیک نرجس خوابیدم. در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم. او به حال خود خوابیده بود. هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد! در این شب بیش از شب‌های دیگر به نماز و تهجد برخاستم، و نماز شب ادا کردم. چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جُست. وضو ساخت و نماز شب را به جای آورد. چون نظر کردم، صبح کاذب طلوع کرده بود. پس نزدیک شد شکی در دلم پدید آید، از وعده‌یی که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام حسن (علیه السلام) از حجره‌ی خود صدا زدند: شک مکن، که وقتش نزدیک رسیده. پس در این وقت، در نرجس اضطراب مشاهده کردم. پس او را در برگرفتم، و نام الهی را بر او خواندم. باز حضرت صدا زدند که سوره‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بر او بخوان. پس از او پرسیدم که: چه حال داری؟ گفت: ظاهر شده است اثر آنچه مولایم فرمود. پس چون شروع کردم به خواندن سوره‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی می‌کرد در خواندن، و بر من سلام کرد. من ترسیدم. پس حضرت صدا کرد: تعجب مکن از قدرت حق تعالی؛ که طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین. پس چون کلام حضرت امام حسن (علیه السلام) تمام شد، نرجس از دیده‌ی من غایب شد. گویا پرده‌ی میان من و او حایل گردید. پس فریاد کنان دویدم

به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام . حضرت فرمود: برگرد ای عمه! در جای خود خواهی دید. چون برگشتم، پرده گشوده شد. در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ی مرا خیره کرد. حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبّابه را به آسمان بلند کرده و می گوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ.» پس یک یک امامان را شمرد، تا به خودش رسید.

فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي، وَأْتِمِّمْ لِي أَمْرِي، وَثَبِّتْ وَطَأْتِي وَآمِلْهُ الْأَرْضِ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا.»

[یعنی:] خداوندا! به وعده ی نصرت که به من فرموده ای، وفا کن؛ و امر خلافت و امامت مرا تمام کن. استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پُر کن زمین را به سبب من، از عدل و داد.

## اسماء و القاب آن حضرت

از اسماء و القاب شریفه ی آن حضرت علیه السلام پس بدان که شیخ ما، مرحوم ثقه الاسلام نوری رحمته الله در نجم ثاقب، یکصد و هشتاد و دو اسم برای آن حضرت ذکر کرده که در اینجا به ذکر چند اسم از آن اسمای مبارک تَبْرُك می جوییم. اوّل: بقیّة الله. <sup>(۱)</sup> روایت شده که چون

آن حضرت خروج کند، پشت کند به کعبه و جمع می شود سیصد و سیزده مرد. اول چیزی که تکلم می فرماید: این آیه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». آن گاه می فرماید: منم بقية الله! و حجّت و خلیفه ای او بر شما. پس سلام نمی کند بر او، سلام کننده یی، مگر آنکه می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».

دوم. حجّت. (۱) این از القاب شایعه ی آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار به همین لقب مذکور شده اند. بیشتر محدثین آن را ذکر نموده اند. با آنکه در این لقب سایر ائمه ﴿عَلَيْهِمُ السَّلَام﴾ شریک هستند، و همه حجّت هستند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد، که در اخبار هر جایی قرینه و شاهی ذکر شود، مراد آن حضرت است.

سوم: خَلْفٌ وَ خَلْفٌ صَالِحٌ. مکرّر به این لقب در السنه ی ائمه ﴿عَلَيْهِمُ السَّلَام﴾ مذکور شده. مراد از خَلْفٌ، جانشین است. آن حضرت خَلْفٌ جمیع انبیا و اوصیای گذشته بود.

چهارم: شَرِيدٌ. مکرّر به این لقب مذکور شده است در لسان ائمه ﴿عَلَيْهِمُ السَّلَام﴾ خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین و جناب باقر ﴿عَلَيْهِمُ السَّلَام﴾. شَرِيدٌ به معنی رانده شده است؛ [یعنی:] از این خَلْقٍ منکوس، که نه جنابش را شناختند، نه قدر وجود نعمتش را دانستند، و نه در مقام شکرگذاری و ادای حقش برآمدند. (۲)



پنجم: غَریم. از القاب خاصه‌ی آن حضرت است. در اخبار، اطلاق آن بر ایشان شایع است. غَریم،<sup>(۱)</sup> هم به معنی طلبکار است، و هم به معنی بدهکار. در اینجا ظاهراً به معنی اول است. این لقب مثل غلام، در تعبیر از آن حضرت، از روی تقیّه بوده؛ که چون شیعیان می‌خواستند مالی نزد آن حضرت یا وکلایش بفرستند، وصیت کنند یا از جانب جنابش مطالبه کنند، به این لقب می‌خواندند. از غالب ارباب زرع، تجارت، حرفه و صناعت طلبکار بود.

ششم: قائم. [یعنی:] برپا شونده<sup>(۲)</sup> در فرمان حق تعالی؛ چه، آن حضرت پیوسته در شب و روز مهیای فرمان الهیست؛ که به محض اشاره ظهور فرماید. روایت شده که، آن حضرت را قائم نامیدند، برای آنکه قیام به حق خواهد نمود.

هفتم: مُ ح م د<sup>(۳)</sup> (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آبَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ). اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است. چنانچه در اخبار متواتره‌ی خاصه و عامه است که رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی، همانام من است.

هشتم: مهدی (صلوات الله علیه). شهر اسما و القاب آن حضرت است، در نزد جمیع فرقه‌های اسلامی.<sup>(۴)</sup>

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۳.

۱- منتهی الامال ج ۱، ص ۷۳.

۴- منتهی الامال ج ۲، ص ۷۳۷.

۳- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۳۶.

نهم: مُنتظر (به فتح ظا). [یعنی:] انتظار بُرده شده؛ که همه خلائق منتظر مقدم مبارک وی هستند. (۱)

دهم: ماء مَعین. [یعنی:] آبِ ظاهر جاری بر روی زمین (۲).

### شمایل حضرت مهدی (عج)

همانا روایت شده که آن حضرت شبیه‌ترین مردم است به حضرت رسول ﷺ در خَلق و خُلُق. شمایل او، شمایل آن حضرت است. آنچه جمع شده از روایات در شمایل آن حضرت، آن است که، آن جناب ابيض است که سُرخى به او آميخته و گندمگون است، که عارض شود آن رازردی از بیداری شب. پیشانی نازنیش، فراخ، سفید و تابان است، ابروانش، به هم پیوسته، و بینی مبارکش، باریک و دراز، که در وسطش فی الجمله انحدابی دارد. نیکو صورت است. نور رخسارش چنان درخشان است، که مستولی شده بر سیاهی محاسن شریف و سر مبارکش. گوشت صورت نازنیش، کم است. بر روی راستش خالیست، که پنداری ستاره بیست درخشان. وَ عَلَى رَأْسِهِ فَرْقٌ بَيْنَ وَ فَرَتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفُ بَيْنَ وَ أَوْيْنِ. میان دندان هایش گشاده است. چشمانش سیاه و سرمه‌گون، و در سرش علامتیست. میان دو کتفش عریض است. در شکم و ساق، مانند جدش امیرالمؤمنین ﷺ است.

## مهدی طاوس جنت

شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال می نویسد: <sup>(۱)</sup> الْمَهْدِيُّ  
 طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ الدَّرِّيِّ، عَلَيْهِ جَلَابِيبُ النُّورِ.  
 [یعنی:] حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، طاوس اهل بهشت است. چهره اش  
 مانند ماه، درخشنده است. بر بدن مبارکش جامه هاست از نور.  
 «عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ.» [یعنی:] بر آن جناب  
 جامه های قدسیه و خلعت های نورانیه ی ربّانیه است، که متلألاً  
 است به شعاع انوار فیض و فضل حضرت احدیت. در لطافت و  
 رنگ، چون گل بابونه، و ارغوانیست که شبنم بر آن نشسته. شدت  
 سرخی اش را هوا شکسته. قدش چون شاخه ی بان (درخت  
 بیدمشک) یا ساقه ی ریحان؛ «لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ  
 اللَّازِقِ.» [یعنی:] نه دراز بی اندازه، و نه کوتاه بر زمین چسبیده؛ «بَلْ  
 مَرْبُوعُ الْقَامَةِ مُدَوَّرُ الْهَامَةِ.» [یعنی:] قامتش معتدل، و سر مبارکش  
 مدوّر؛ «عَلَى خَدِّهِ الْاَيْمَنِ خَالَ كَأَنَّهُ فَتَاهُ مِسْكِ عَلِيٍّ رَضْرَاضَةَ عَنَبِرٍ.»  
 [یعنی:] بر روی راستش خالیست که پنداری ریزه ی مشک است که  
 بر زمین عنبرین ریخته؛ «لَهُ سَمْتٌ مَازَاتِ الْعُيُونِ اقْصَدَ مِنْهُ.» [یعنی:]  
 هیأت نیک خوشی داشت، که هیچ چشمی هیأتی به آن اعتدال و  
 تناسب ندیده! صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى اٰبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



● فصل دوم

خصایص

ولی امر مسلمین

## امتیاز نور

امتیاز نور ظل و شبح آن جناب است، در عالم اظله بین انوار  
(ائمہ علیہ السلام) و چنان که در جمله ی اخبار معراجیه و غیر است که،  
نور آن جناب در میان انوار ائمہ علیہم السلام، مانند ستاره ی درخشان  
بود در میان ستارگان. (۱)

شرافت نسب؛ چه، آن جناب داراست شرافت نسب همه آبای  
طاهرین خود را علیہم السلام؛ که نسبشان اشرف انساب است. (۲)  
اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر، به قیصره ی روم، و  
منتهی شود به جناب شمعون الصفا، وصی حضرت عیسی علیہ السلام،  
که منتهی می شود نسبش به بسیاری از انبیا و اوصیا علیہم السلام.  
بردن دو مَلک، آن جناب را در روز ولادت، به سراپرده ی عرش؛  
و خطاب حق تعالی به او که: مرحبا به تو، ای بنده ی من! برای  
نصرت دین من، اظهار امر من و هدایت بندگان من. قسم خوردم به  
درستی! که من به تو بگیرم، به تو بدهم و به تو پیامرزم (الخ).

بیت الحمد. روایت است که از برای صاحب این امر علیه السلام، خانه بیست که او را بیت الحمد گویند. در آن چراغیست که روشن است، از آن روز که متولد شده، تا آن روز که خروج کند با شمشیر. و خاموش نمی شود.

جمع میان کنیه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت. در مناقب و کنیه ی مرا نگذارید.

حُرمت بردن نام آن جناب؛ چنان که گذشت.

غیبت از روز ولادت، سپرده شدن به روح القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس؛<sup>(۱)</sup> که هیچ جزیی از اجزای آن حضرت به لوث قذارت، کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده. و مؤانست و مجالست با ملأ اعلی و ارواح قدسیه.

عدم معاشرت و مصاحبت با کفار، منافقین و فساق، به جهت خوف و تقیه و مدارات با آنها. همانا از روز ولادت تا کنون، دست ظالمی به دامانش نرسیده. با کافر و منافقی مصاحبت ننموده، و از منازلشان کناره گرفته.

نبودن بیعت احدی از جبارین،<sup>(۲)</sup> در گردن آن حضرت. در اعلام الوری از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که فرموده: نیست از ما احدی، مگر آنکه واقع می شود در گردن او بیعتی برای طاغیه ی زمان او، مگر قائمی که نماز می کند روح الله عیسی بن مریم خلف او.

ختم نبوت داشتن در پشت، علامتی مثل علامت پشت مبارک حضرت رسول خدا ﷺ، که آن را ختم نبوت گویند. شاید در آن جناب اشاره به ختم وصایت باشد. (۱)

### القاب متعدده

اختصاص دادن حق تعالی آن جناب را، در کتب سماویه و اخبار معراجیه، از سایر اوصیا ﷺ، به ذکر او به لقب؛ بلکه به القاب متعدده و نبردن نام شریفش. (۲)

آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه، برای ظهور موفور السرور آن حضرت، که برای تولد و ظهور هیچ حجتی نشده. بلکه در کافی مرویست از جناب صادق ﷺ که آیات در آیه ی شریفه: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ.» [یعنی:] زود بنماییم آنها را، آیات خود را در آفاق و اطراف و در تنهایشان، تا روشن شود ایشان را، که آن حق است. تفسیر فرود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت، و تبیین حق را به خروج قائم ﷺ.

فرمود: آن حق است از نزد خداوند عزوجل، که می بینند آن را خلق؛ و لابد است از خروج آن جناب. آن آیات و علامات بسیار است؛ بلکه بعضی ذکر کردند که قریب به چهارصد است.

## مقارن ظهور

چنان چه در روایات بسیار وارد شده. علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ی شریفه «وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ». از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی ندا می کند به اسم قائم و پدرش <sup>(۱)</sup> علیه السلام.

سایه انداختن ابر سفید، پیوسته بر سر آن حضرت، و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که بشنوند آن را ثقلین و خافقین که: اوست مهدی آل محمد علیه السلام. پُر می کند زمین را از عدل، چنان که پُر شده از جور. این ندا، غیر از آن است که در چهاردهم گذشت. <sup>(۲)</sup>

## ملائکه مهدی برای انصار

بودن ملائکه و جن در عسکر آن حضرت، و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت.

## مردگان در رکاب مهدی (عج)

بودن جمعی از مُردگان در رکاب آن حضرت. شیخ مفید نقل کرده است که بیست و هفت نفر از قوم موسی، و هفت نفر اصحاب کُهِف و یوشع بن نون، سلمان، ابوذر، ابو دُجانة ی انصاری، مقداد و مالک اشتر، از انصار آن جناب خواهند بود. <sup>(۳)</sup>

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۴۴.

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۴۳.

۳- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۴۵.



## نهرهای آب و شیر

بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر، پیوسته در ظَهْر کوفه؛ که مقرّ سلطنت آن حضرت است از سنگ جناب موسی علیه السلام که با آن حضرت است. (۱)

## نزول حضرت عیسی

نزول حضرت روح الله عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان، برای یاری حضرت مهدی علیه السلام، و نماز کردن حضرت علیه السلام در خلف آن جناب (۲).

## قتل دجال لعین

قتل دجال لعین، که از عذاب‌های الهیست. برای اهل قبله، چنان چه در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست از جناب باقر علیه السلام که تفسیر فرموده عذاب را در آیه ی شریفه: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْنَكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ.» به دجال و صیحه، و فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر آنکه ترساند مردم را از فتنه ی دجال.

الحمد لله رب العالمين

● فصل سوم

معجزات

حضرت مهدی (عج)

شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال می نویسد: معجزاتی که از آن حضرت نقل شده در ایام غیبت صغری، زمان تردّد خواص و نواب نزد آن حضرت، بسیار است. چون این کتاب را گنجایش بسط نیست، لاجرم به ذکر قلیلی از آن اکتفا می شود.

### سنگریزهای طلاب جوان علوی

شیخ کلینی، قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند<sup>(۱)</sup> از مردی از اهل مداین که گفت: با رفیقی به حج رفتیم. در موقف عرفات نشسته بودیم. جوانی نزدیک ما نشسته بود. ازاری و ردایی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها، را صد و پنجاه دینار می ارزید. نعل زردی در پا داشت و اثر سفر در او ظاهر نبود، پس سائلی از ما سؤال کرد، او را رد کردیم. نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد، جوان از زمین چیزی برداشت و به او داد. سائل او را دعایی بسیار نمود. جوان برخاست و از ما غایب شد. نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که: آن

جوان چه چیز به تو داد که آنقدر او را دعا نمودی؟ به ما نمود سنگریزه‌یی طلایی که مانند ریگ داندانه‌ها داشت. چون وزن کردیم، بیست مثقال بود. به رفیق خود گفتم: امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمی‌دانستیم، زیرا که به اعجاز او سنگریزه طلا شد. پس رفتیم و در جمیع عرفات گشتیم و او را نیافتیم. پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که: این مرد چه کسی بود؟ گفتند: جوانیست علوی. هر سال پیاده به حج می‌آید.

### خمس مال در مقابل انبوی ثروت

قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است<sup>(۱)</sup> که گفت: روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان، ناصرالدوله بودم. در آنجا سخن از ناحیه‌ی حضرت صاحب الامر (علیه السلام) و غیبت آن حضرت مذکور شد و من استهزای می‌کردم به این سخنان. در این حال عموی من حسین داخل شد و باز همان سخنان را می‌گفتم. گفت: ای فرزندا! من نیز اعتقاد تو را داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را به من دادند، در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند. هر حاکمی که می‌رفت، او را می‌کشتند و اطاعت نمی‌کردند. پس لشکری به من دادند و به سوی قم فرستادند. چون به ناحیه‌ی طرز رسیدم به شکار رفتم. شکاری از پیش من در رفت. از پی آن

رفتم و بسیار دور رفتم تا به نهری رسیدم در میان نهر روان شدم. هر چند می رفتم، وسعت آن بیشتر می شد. در این حال سواری پیدا شد. بر اسب اشهبی سوار و عمامه ی خز سبزی بر سر داشت. به غیر چشم هایش در زیر آن نمی نمود. دو موزه ی سُرخ به پا داشت. به من گفت: ای حسین! و مرا امیر نگفت و به کنیت نیز یاد نکرد، بلکه از روی تحقیر نام مرا برد. گفت: چرا عیب می کنی و سبک می شماری ناحیه ی ما را، و چرا خمس مالت را به اصحاب و نواب ما نمی دهی؟ من که صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمی ترسیدم، از سخن او لرزیدم و گفتم: می نمایم ای سید من! آنچه فرمودی. گفت: هرگاه بررسی به آن موضعی که متوجه آن گردیدی و به آسانی بدون مشقت قتال و جدال، داخل شهر شوی و کسب کنی؛ آنچه کسب می کنی، خمس آن را به مستحقش برسان. گفتم: شنیدم و اطاعت می کنم. پس فرمود: برو با رُشد و صلاح. عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید. ندانستم به کجا رفت. از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم. ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم به سوی لشگر خود. این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود. چون به شهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد، اهل قم به سوی من بیرون آمدند و گفتند: هر که مخالف ما بود در مذهب و به سوی ما می آمد با او محاربه می کردیم؛ و چون تو از مایی و به سوی ما

آمده‌ای، میان ما و تو مخالفتی نیست. داخل شهر شو و تدبیر شهر به هر نحو که خواهی بکن. مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم. پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند، تا آن‌که من را عزل کند و برگشتم به سوی بغداد. اول به خانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم به به خانه خود برگشتم. مردم به دیدن من می‌آمدند. در این حال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد. من از این حرکت او بسیار به خشم آمدم! پیوسته مردم می‌آمدند و می‌رفتند، و او نشسته بود و حرکت نمی‌کرد. ساعت به ساعت خشم من بر او زیاده می‌شد! چون مجلس منقضی شد، به نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست، بشنو. گفتم: بگو. گفت: صاحب اسب اشهب و نهر می‌گوید که ما به وعده خود وفا کردیم. پس آن قصه به یادم آمد. لرزیدم و گفتم: می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و به جان منت می‌دارم. پس برخاستم و دستش را گرفتم و به اندرون بردم. در خزینه خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم. بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم، او به یاد من آورد و خمسش را گرفت. بعد از آن من در امر حضرت صاحب الامر (علیه السلام) شک نکردم. پس حسن ناصرالدوله گفت: من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم، شک از دل من زایل شد و یقین نمودم امر آن حضرت را.

## دعای امام زمان برای علی ابن بابویه

شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند<sup>(۱)</sup> که، علی بن بابویه عریضه‌یی به خدمت صاحب الامر علیه السلام نوشت و به حسین بن روح رضی الله عنه داد. خواسته بود در آن عریضه که، حضرت دعا کند از برای او، که خدا فرزندی به او عطا کند. حضرت در جواب نوشت: دعا کردیم از برای تو، و خدا تو را در این زودی دو فرزند نیکوکار روزی خواهد کرد. پس در آن زودی از کنیزه، حق تعالی او را دو فرزند داد: یکی محمد، و دیگری حسین. از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله‌ی آنها کتاب «من لا یحضره الفقیه» است، و از حسین نسل بسیار از محدثین به هم رسید. محمد فخر می‌کرد که: به دعای حضرت قائم علیه السلام به هم رسیده‌ام. استادانش او را تحسین می‌کردند و می‌گفتند: سزاوار است کسی که به دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام به هم رسیده، چنین باشد.

## غرق شدن احمد بن عبدالله در شجره

شیخ طوسی از رشیق روایت کرده است<sup>(۲)</sup> که: معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر، طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم؛ یکی را سوار شویم و دیگری را به جنبیت بکشیم، [یعنی:] یدک کنیم و سبک بار به تعجیل برویم به سامره. خانه‌ی امام

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۵. ۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۶.

حسن عسکری (علیه السلام) را به ما نشان داد و گفت: به در خانه‌یی می‌رسید که غلام سیاهی بر آن در نشسته است. پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیاید، سرش را برای من بیاورید. چون به خانه حضرت رسیدیم، در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می‌بافت. پرسیدیم: چه کسی در این خانه است؟ گفت: صاحبش. هیچ‌گونه ملتفت نشد به جانب ما و از ما پروا نکرد. چون داخل خانه شدیم، خانه‌ی بسیار پاکیزه‌یی دیدیم. در مقابل، پرده‌یی مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم؛ گویا الحال از دست کارگر درآمده است. در خانه هیچ کس نبود. چون پرده را برداشتیم، حجره‌ی بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی آن گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است، نیکوترین مردم به حسب هیأت. مشغول نماز است و هیچ‌گونه به جانب ما التفات ننمود. احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود، در میان آب غرق شد. اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد. بعد از ساعتی به هوش آمد. پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود. حال او نیز بدین منوال گذشت. پس من متحیر ماندم! زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم: معذرت می‌طلبم از خدا و از تو، ای مقرب درگاه خدا! واللہ! ندانستم نزد چه کسی می‌آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم. اکنون



توبه می‌نمایم به سوی خدا از این کردار. پس به هیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود. ما را هیبتی عظیم در دل به هم رسید. برگشتیم. معتضد انتظار ما می‌کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت برگردیم، ما را به نزد او ببرند. پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم. پرسید: پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتم: نه! پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را به دیگری نقل کرده‌اید، هر آینه همه را گردن بزنم. ما این حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم، مگر بعد از مردن او.

### ماجرای سنگ حجرالاسواد

قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است<sup>(۱)</sup> که: چون قرامطه (اعنی اسماعیلیه ملاحده) کعبه را خراب کردند و حجرالاسواد را به کوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند و در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را به کعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند، من به امید ملاقات حضرت صاحب الامر (علیه السلام) در آن سال اراده حج نمودم، زیرا که در احادیث صحیحیه وارد شده است که حجر را کسی به غیر معصوم و امام زمان نصب نمی‌کند،

چنانچه قبل از بعثت رسول خدا ﷺ که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول ﷺ او را نصب نمود، و در زمان حجاج که کعبه بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد، چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه امام زین العابدین علیه السلام آن را به جای خود گذاشت و قرار گرفت.

لهذا در آن سال متوجه حج شدم، چون به بغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم به حج بروم، نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام می گفتند و عریضه‌ای به خدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه؟ و ابن هشام را گفتم. مقصود من آن است که این رقعہ را بدهی به دست کسی که حجر را به جای خود می گذارد و جوابش را بگیری و تو را از برای همین کار می فرستم. ابن هشام گفت: که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی به خدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که بتوانم درست بینم که کی حجر را به جای خود بگذارند، خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند و من نظر می کردم هر که حجر می گذاشت حرکت می کرد و می لرزید و قرار نمی گرفت تا آنکه جوان خوش روی و خوش بوی و خوش موی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و به جای خود

نصب کرد و درست ایستاد و حرکت نکرد، پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شدند و از مسجد بیرون رفتند. من از عقب او به سرعت تمام روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب راست و چپ دور می کردم و می دویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام، و چشمم را از او بر نمی داشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا اینکه از میان مردم بیرون رفتم، و در نهایت آهستگی و اطمینان می رفت و من هر چند می دویدم به او نمی رسیدم. و چون به جایی رسید که به غیر از منو او کسی نبود ایستاد و به سوی من ملتفت شد و فرمود: بده آنچه با خود داری. رقعہ را به دستش دادم، نگشود و فرمود: به او بگو: بر تو خوفی نیست در این علت، و عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود. چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم، خوف عظیمی بر من مستولی شد به حدی که حرکت نتوانستم کرد. چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت، در آن سال اندک آزاری بهم رسید. وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور می کرد و مردم به او می گفتند: آزار بسیار نداری این قدر تعجیل و اضطراب چرا می کنی؟ گفت: مولای من مرا وعده کرده است، پس در همان علت به منازل رفیعہ بهشت انتقال نمود، الْحَقَّهِی اللهُ بِمَوَالِیهِ الْأَطْهَارِ فِی دَارِ الْقَرَارِ.

## بشارت ولی امر مسلمین بر دوستاران علی (علیه السلام)

مسعودی و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از ابونعیم، محمد بن احمد انصاری که گفت: روانه نمودند قومی از مفضله و مقصره، کامل ابراهیم مدنی را به سوی ابی محمد (علیه السلام) در سرّ من رأی که مناظره کند با آن جناب در اوامر ایشان. کامل گفت: من در نفس خود گفتم که: سوال می‌کنم از آن جناب که داخل نمی‌شود در بهشت مگر آنکه معرفت او مثل معرفت من باشد و قائل باشد به آنچه من می‌گویم. چون داخل شدم بر سید خود، ابی محمد (علیه السلام) و نظر کردم به جامه‌های سفید و نرم که در بر او بود در نفس خود گفتم: ولی خدا و حجت او جامه‌های نرم می‌پوشد و ما را امر می‌فرماید به مساوات اخوان ما، و ما را نهی می‌کند از پوشیدن مانند آن! پس با تبسم فرمود: ای کامل، و ذراع خود را بالا برد، پس دیدم پلاس سیاه زبری که روی پوست بدن مبارکش بود، پس فرمود: این برای خداست و این برای شما. پس خجل شدم و نشستم در نزد دری که پرده بر آن آویخته بود، پس بادی وزید و طرفی از آن را بالا برد، پس دیدم جوانی را که گویا پاره ماه بود، چهار ساله یا مثل آن، پس به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم، پس بدن من مرتعش شد و ملهم شدم که گفتم: لیک ای سید من. پس فرمود: آمدی نزد ولی الله و حجت او اراده کردی سوال کنی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو قائل باشد به مقاله

تو. پس گفتم: آری، واللہ. فرمود: پس در این حال کم خواهد بود داخل شوندگان در بهشت. واللہ به درستی که داخل بهشت می شوند خلق بسیاری، گروهی که ایشان را حقیه می گویند. گفتم: ای من، کیستند ایشان؟ فرمود: قومی که از دوستی ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام را این است که قسم می خورند به حق او و نمی دانند که فضل او چیست. آن گاه ساعتی ساکت شد پس فرمود: و آمدی سوال کنی از آن جناب از مقاله مفوضه، دروغ گفتند، بلکه قلوب ما محل است از برای مشیت خداوند، پس هرگاه خواست خداوند ما می خواهیم و خدای تعالی می فرماید: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، آن گاه پرده به حال خود برگشت. پس آن قدرت نداشتم که آن را بلا کنم، پس حضرت ابو محمد علیه السلام به من نظر کرد و تبسم نمود فرمود: ای کامل ابن ابراهیم، سبب نشستن تو چیست و حال آنکه خبر کرده تو را مهدی و حجت بعد از من به آنچه در نفس تو بوده و آمدی که از آن سوال کنی؟ گفتم: پس برخاستم و جواب خود را که در نفسم مخفی کرده بودم از امام مهدی علیه السلام گرفتم و بعد از آن، آن جناب را ملاقات نکردم. ابونعیم گفت: پس من کامل را ملاقات کردم و او را از این حدیث سوال کردم پس خبر داد مرا به آن تا آخرش بدون زیاده و نقصان. (۱)

## دستبند طلا و انگشتر عقیق

روایت کرده‌اند از حسین بن علی مذکور که گفت: زنی از من سوال کرد که وکیل مولای ما کیست؟<sup>(۱)</sup> پس بعضی از قمیین گفتند به او که: او ابوالقاسم بن روح، است و او را به آن زن دلالت کردند. پس داخل شد در نزد شیخ و من در نزد آن جناب بودم، پس گفت: ای شیخ، چه با من است؟ فرمود: با تو هر چه هست آن را در دجله بینداز، پس انداخت آن را و برگشت و آمد نزد ابی القاسم روحی و من بودم نزد او. پس فرمود ابوالقاسم به مملوک خود که بیرون بیاور حقه‌ی را برای ما، پس حقه‌ی را نزد او آورد. پس به آن زن فرمود: این حقه‌ی است که با تو بود و انداختی در دجله؟ گفت: آری، فرمود: خبر دهم تو را به آنچه در آن است یا خبر می‌دهی مرا؟ گفت: بلکه تو خبر ده مرا. فرمود: در این حقه‌ی یک جفت دستینه<sup>(۲)</sup> است از طلا و حلقه‌ی بزرگی که در آن جوهری است و دو حقه‌ی صغیر که در آن جوهری است و دو انگشتری یکی فیروزج و دیگری عقیق، و امر چنان بود فرمود، چیزی را واگذار نکرد.

پس حقه‌ی را باز کرد و آنچه در آن بود بر من معروض داشت و زن نظر کرد به آن، پس گفت: این بعینه همان است که من برداشته بودم و در دجله انداختم، پس من و آن زن از شعف دیدن این معجزه بیخود شدیم. ابی علی بغدادی حسین مذکور بعد از ذکر این حدیث

و حدیث سابق گفت: شهادت می‌دهم در نزد خداوند روز قیامت در آنچه خبر دادم به آن، به همان نحو است که ذکر کردم نه زیاد کردم در آن و نه کم کردم، و سوگند خورد به ائمه اثنی عشر که راست گفتم در آن، نه افزودم بر آن و نه کم نمودم از آن.

الحکایات ولی الامر

● فصل چهارم

حکایات ولی امر مسلمین

در غیبت کبری



چه آنکه در حال شرفیابی شناختند آن جناب را یا پس از مفارقت معلوم شد از روی قراین قطعیه که آن جناب بود، و آنان که واقف شدند بر معجزه‌های از آن جناب در بیداری یا خواب یا بر اثری از آثار دالّه بر وجود مقدس آن حضرت. بدان که شیخ ما در نجم ثاقب در این باب صد حکایت ذکر کرده و ما در این کتاب مبارک به ذکر چند حکایت از این حکایات اکتفا می‌کنیم.

### قصه‌ی اسماعیل هرقلی

عالم فاضل علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمّه می‌فرماید<sup>(۱)</sup> که خبر داد مرا جماعتی از ثقات برادران من که: در بلاد حله شخصی بود که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می‌گفتند، از اهل قریه‌ای بود که آن را هرقل می‌گویند، وفات کرد در زمان من، و من او را ندیدم. حکایت کرد از برای من پسر او شمس الدین، گفت: حکایت کرد از برای من پدرم که: بیرون آمد در وقت جوانی در ران چپ او چیزی که آن را توته می‌گویند به مقدار قبضه آدمی و در هر فصل بهار

می‌ترکید و از آن خون و چرک می‌رفت و این الم او را از همه شغلی باز می‌داشت. به حله آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و از این کوفت شکوه نمود. سید، جراحان حله را حاضر نموده، آن را دیدند و همه گفتند این توثه بر بالای رگ اکحل بر آمده است و علاج آن نیست الا به بریدن، و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود و آن رگ هرگاه بریده شد اسماعیل زنده نمی‌ماند و در این بریدن چون خطر عظیم است مرتکب آن نمی‌شویم. سید به اسماعیل گفت: من به بغداد می‌روم، باش تا تو را همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد بنامیم شاید وقوف ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد به بغداد آمد و اطبا را طلبید آنها نیز جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند، اسماعیل دلگیر شد. سید مذکور با او گفت: حق تعالی نماز تو را با وجود این نجاست که به آن آلوده‌ای قبول می‌کند و صبر کردن در این الم بی‌اجری نیست. اسماعیل گفت: پس چون چنین است به زیارت سامره می‌روم و استغاثه به ائمه هدی می‌برم، و متوجه سامره شد.

صاحب کشف الغمه می‌گوید: از پسرش شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون به آن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین هم‌امین امام علی نقی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) نمودم به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر (علیه السلام) استغاثه بردم و صبح به طرف دجله رفتم و جامه را شسته و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه

مشهد شدم که یک بار دیگر زیارت کنم. به قلعه نرسیده چهار سوار دیدم که می آیند و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند گمان کردم که مگر از ایشان باشند. چون به من رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته یکی از ایشان خطش رسیده بود و یکی پیری بود پاکیزه وضع که نیزه‌ای در دست داشت و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک روی بسته و نیزه‌ای به دست گرفت، پس آن پیر در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فرجی در میان راه مانده بر من سلام کردند، جواب سلام دادم. فرجی پوش گفت: فردا روانه می شوی؟ گفتم: بلی، گفت: پیش آی تا ببینم چه چیز تو را در آزار دارد؟ مرا به خاطر رسید که اهل بادیه احترازی از نجاست نمی کنند و تو غسل کرده و رخت را به آب کشیده‌ای و جامه ات هنوز تر است اگر دستش به تو نرسد بهتر باشد. در ای فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحی نهاده فشرد چنانچه به درد آمد، و راست بر زین قرار گرفت. مقارن آن حال، آن شیخ گفت: «أَفْلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلَ». من گفتم: «أَفْلَحْتُ»، و در تعجب افتادم نام مرا چه می داند! باز همان شیخ که با من گفت: خلاص شدی و رستگاری یافتی گفت: امام است امام! من دویده، ران و رکابش را بوسیدم، امام (علیه السلام) روان شد و من در رکابش می رفتم و جزع می کردم. به من فرمود: برگرد. من گفتم: هرگز از تو جدا نمی شوم. باز فرمود: بازگرد.

که مصلحت تو در بازگشتن است و من همان حرف را اعاده کردم. پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل، شرم نداری که امام دو بار فرمود: برگرد، خلاف قول او می‌نمایی؟! این حرف در من اثر کرد پس ایستادم و چون قدمی چند دور شدند باز به من ملتفت شده فرمود: چون به بغداد رسی مستنصر تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد از او قبول مکن و به فرزندم رضی بگو که چیزی در باب تو به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم که هر چه تو خواهی بدهد. من همان جا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و من تأسف بسیار خورده، ساعتی همان جا نشستم و بعد از آن به مشهد برگشتم. اهل مشهد چون دیدند مرا گفتند: حالت متغیر است، آزاری داری؟ گفتم: نه، گفتند: با کسی جنگ و نزاعی کرده‌ای؟ گفتم: نه، اما بگویید: که این سواران را که از اینجا گذشتند دیدید؟ گفتند: ایشان از شرفا باشند. گفتند: شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان امام بود. پرسیدند که: آن شیخ یا صاحب فرجی؟ گفتم: صاحب فرجی. گفتند: زخمت را به او نمودی؟ گفتم: بلی، آن را فشرد و درد کرد. پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحی نبود و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم. اثری ندیدم. در این حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی‌کردند و در زیر دست و پا رفته بودم، و فریاد و فغان به مردی که ناظر بین النهرین بود رسید و آمد و ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد. و من شب در آنجا ماندم، صبح جمعی

مرا مشایعت نمودند و دو نفر همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر  
 بر در شهر بغداد رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و  
 هر کس می‌رسد از او اسم و نصبش را می‌پرسیدند، چون من رسیدم  
 و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند، رختی را که ثانیاً پوشیده  
 بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از بدن من مفارقت نماید  
 که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد و ناظر  
 بین النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و ایشان را  
 خبر کرده بود. سید فرمود: این مردی که می‌گویند شفا یافته تویی که  
 این غوغا را در این شهر انداخته‌ای؟ گفتم: بلی، از اسب به زیر آمده  
 ران مرا باز کرد و چون زخم مرا دیده بود و از آن اثری ندید ساعتی  
 غش کرد و بیهوش شد. و چون به خود آمد گفتم: وزیر مرا طلبیده و  
 گفته که از مشهد این طور نوشته آمده و می‌گویند آن شخص به تو  
 مربوط است، زود خبر او را به من برسان. و مرا با خود به خدمت آن  
 وزیر که قومی بود برده گفتم که: این مرد برادر من و دوست‌ترین  
 اصحاب من است، وزیر گفتم: قصه را به جهت من نقل کن. از اول تا  
 به آخر آنچه بر من گذشته بود نقل کردم. وزیر فی الحان کسان به  
 طلب اطبا و جراحان فرستاد، چون حاضر شدند گفتم: شما زخم  
 این مرد را دیده‌اید؟ گفتند: بلی، پرسید که: دواي آن چیست؟ همه  
 گفتند: علاج آن منحصر در بریدن است و اگر ببرند مشکل که زنده  
 بماند. پرسید: بر تقدیری که نمیرد تا چندگاه آن زخم به هم آید؟  
 گفتند: اقلأ دو ماه آن جراحی باقی خواهد بود و بعد از آن شاید

مندمل شود ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا مویی نروید. باز پرسید که: شما چند روز شد که زخم او را دیده‌اید؟ گفتند: امروز دهم است. پس وزیر ایشان را پیش طلبید و ران مرا برهنه کرد، ایشان دیدند که با ران دیگر اصلاً تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن کوفت نیست، در این وقت یکی از اطبا که از نصاری بود صیحه زد و گفت: «والله هذا من عملِ المسیح»، [یعنی: به خدا قسم این شفا یافتن نیست مگر از معجزه مسیح بود، [یعنی: عیسی بن مریم. وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست من می‌دانم عمل کیست؟ و این خبر به خلیف رسید وزیر را طلبید، وزیر مرا با خود به نزد خلیفه برد و مستنصر مرا گفت: که آن قصه را بیان کنم و چون نقل کردم و به اتمام رسانیدم، خادمی را گفت که کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود حاضر کرد، مستنصر به من گفت: مبلغ را به نفقه‌ی خود کن. من گفتم: حبه‌ای را از این قبول نمی‌توانم کرد. گفت: از کی می‌ترسی؟ گفتم: از آن که این عمل اوست، زیرا که او امر فرمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن، پس خلیفه مکدر شده بگریست.

و صاحب کشف الغمّه می‌گوید که: از اتفاقات حسنه اینکه روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل می‌کردم چون تمام شد دانستم که یکی از آن جمع شمس الدین محمد پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم، از این اتفاق تعجب نموده گفتم: تو ران پدرت را در وقت زخم دیده بودی؟ گفت: در آن وقت کوچک بودم ولی در حال صحت دیده بودم و مو از آنجا برآمده بود و اثری از آن

زخم نبود. پدرم هر سال یکبار به بغداد می آمد و به سماوه می رفت و مدتها در آنجا به سر می برد و می گریست و تأسف می خورد و به آرزوی آن که مرتبه ای دیگر آن حضرت را ببیند در آنجا می گشت و یکبار دیگر آن دولت نسبش نشد و آنچه من می دانم چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن صاحب الامر علیه السلام از دنیا رفت.

### ذکری از تأثیر رقعہی استغاثہ

عالم صالح تقیه، مرحوم سید محمد، پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قریه جبّ شیث<sup>(۱)</sup> از قرای جبل عامل ساکن است و او از بنی اعمام جناب سید نبیل و عامل متبحر جلیل، سید صدرالدین عاملی اصفهانی، صهر شیخ فقهاء عصره‌ی، شیخ جعفر نجفی (اعلی الله تعالی مقامیها) است.<sup>(۲)</sup> سید محمد مذکور به واسطه تعدی حکام جور که خواستند او را داخل در نظام عسکریه کنند از وطن متواری شده با بی بضاعتی، به نحوی که در روز بیرون آمدن از جبل عامل جز یک قمری که عشر قران است چیزی نداشت و هرگز سؤال نکرد و مدتی سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بود. و بالاخره در نجف اشرف مجاور شده و در صحن مقدس از حجرات قانیه و سمت قبلی

۱- جبّ شیث مخفف جبّ شیث نبی الله است، چاهی است در آنجا، نسبت دهند به آن

پیغمبر علیه السلام . (م) ۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۸۷.

منزلی گرفت و در نهایت پریشانی می‌گذرانید و بر حالش جز دو سه نفر، مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد.

و از وقت بیرون آمدن از وطن تا زمان فوت پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده داشت، بسیار عقیف و با حیا و قانع، و در ایام تعزیه داری حاضر می‌شد و گاهی از کتب ادعیه عاریه می‌گرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه صحن شریف متمکن نبود، لذا به جهت وسعت رزق مواظبت تامی از ادعیه ماثوره داشت و گویا کمتر ذکری و دعائی که از او فوت شده باشد، غالب شب و روز مشغول بود. وقتی مشغول نوشتن عریضه شد، خدمت حضرت حجت (علیه السلام)، و بنا گذاشت که چهل روز مواظبت کند به این طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه‌ی کوچک شهر که به سمت دریاست بیرون رود، رو به طرف راست قریب به چند میدان دور از قلعه که احدی او را نبیند، آن گاه عریضه را در دل گذاشته به یکی از نواب حضرت بسپارد و به آب اندازد. چنین کرد تا سی و هشت یا نه روز. فرمود: روزی بر می‌گشتم از محل انداختن رقاع و سر را به زیر انداخته و خلقم بسیار تنگ بود که ملتفت شدم گویا کسی از عقب به من ملحق شد با لباس عربی و چفیه و عقال، و سلام کرد. من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه به جانب او نکردم چون میل سخن گفتن با کسی را نداشتن. قدری در راه با من موافقت کرد و من با همان حالت اولی باقی بودم، پس فرمود به لهجه اهل جبل: سید



محمد! چه مطلبی داری که امروز سیوهشت روز یا نه رزو است که قبل از طلوع آفتاب بیرون می آیی و تا فلان مکان از دریا می روی و عریضه ای در آب می اندازی؟ گمان می کنی که امامت از حاجت تو مطلع نیست؟ سید محمد گفت: من تعجب کردم که احدی بر شغل من مطلع نبود، خصوص این مقدار از ایام را و کسی مرا در کنار دریا نمی دید و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست، پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشریف به حضور غایب مستور امام عصر (روحنا له الفداء) را دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آن حضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست، با خود گفتم مصافحه می کنم، اگر احساس این مرحله را نمودم به لوازم تشریف به حضور مبارک عمل نمایم به همان حالت دو دست خود را پیش بردم، آن جناب نیز دو دست مبارک پیش آورد، مصافحه کردم، نرمی و لطافت زیادی یافتم، یقین کردم به حصول نعمت عظمی و موهبت کبری، پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم.

### تشریف سید محمد جبل عاملی به لقای آن حضرت (عج)

و نیز عالم صفی مبرور<sup>(۱)</sup>، سید تقی مذکور نقل کرد که چون به مشهد مقدس رضوی مشرف شدم، با فراوانی نعمت آنجا بر من

تنگ می‌گذشت، صبح آن روز که بنا بود زوار از آنجا بیرون روند چون یک قرص نان که بتوانم به آن خود را به ایشان برسانم نداشتم مرافقت کردم، زوار رفتند. ظهر شد به حرم مطهر مشرف گشتم. پس از ادای فریضه، دیدم اگر خود را به زوار نرسانم قافله دیگری نیست و اگر به این حال بمانم چون زمستان شود تلف می‌شوم. برخاستم نزدیک ضریح رفتم و شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون رفتم و با خود گفتم به همین حال گرسنه بیرون می‌روم، اگر هلاک شدم مستریح می‌شوم والا خود را به قافله می‌رسانم. از دروازه بیرون آمدم از راه جویا شدم. طرفین را به من نشان دادند، من نیز تا غروب راه رفتم به جایی نرسیدم، فهمیدم که راه را گم کردم. به بیابان بی پایانی رسیدم که سوای حنظل<sup>(۱)</sup> چیزی در آن نبود. از شدت گرسنگی و تشنگی قریب پانصد حنظل شکستم، شاید یکی از آنها هندوانه باشد، نبود. تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا می‌گردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم، تا آنکه بالمره مایوس شدم، تن به مرگ دادم و گریه می‌کردم، ناگاه مکان مرتفعی به نظر آمد، بدانجا رفتم، چشمه‌ی آبی دیدم تعجب کردم که در بلندی چشمه‌ی چه گونه است؟ شکر خداوند به جا آورده با خود گفتم: آب بیاشامم و وضو گرفته نماز کنم، چنانچه مردم نماز کرده باشم. بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانوران و درندگان و از اطراف صداهای غریب از آنها می‌شنیدیم، بسیاری از

آنها را می‌شناختم چون شیر و گری و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ می‌نمود. وحشت کردم و چون زیاده بر مردن چیزی نمانده بود و رنج بسیار کشیده بودم رضا به قضا داده، خوابیدم. وقتی بیدار شدم که هوا به واسطه‌ی طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود و من در نهایت ضعف و بی‌حالی.

در این حال سواری نمایان شد. با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت، زیرا که در صدد دستبرد می‌خواهد بود و من چیزی ندارم. پس خشم خواهد کرد لامحاله زخمی خواهد زد. پس از رسیدن سلام کرد. جواب گفتم و مطمئن شدم، فرمود: چه می‌کنی؟ با حالت ضعف اشاره به حالت خودم کردم. فرمود: در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمی‌خوری؟ من چون فحص کرده بودم و مایوس بودم از هندوانه به صورت حنظل چه رسد به خربزه، گفتم: مرا سخریه مکن، به حال خود واگذار. فرمود: به عقب نگاه کن، نظر کردم، بوته‌یی دیدم که سه عدد خربزه بزرگ داشت، فرمود: به یکی از آنها سد جوع کن و نصف یکی را صبح بخور و نصف دیگر را به خربزه صحیح دیگر همراه خود برو از این راه به خط مستقیم روانه شو، فردا قریب به ظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته صرف مکن که به کارت خواهد آمد. نزدیک به غروب به سیاه خیمه‌ای خواهی رسید آنها تو را به قافله خواهند رسانید، پس از نظر من غایب شد. من برخاستم و یکی از آن خربزه‌ها را شکستم، بسیار لطیف و شیرین بود که شاید به آن خوبی ندیده بودم، آن را

خوردم و برخاستم و دو خربزه دیگر را برداشته روانه شدم و طی مسافت می‌کردم تا ساعتی از روز برآمده، خربزه‌ی دیگر را شکسته، نصف آن را خوردم و نصف دیگر را هنگام ظهر که هوا به شدت گرم بود، خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم، قریب به غروب آفتاب از دور خیمه‌ای دیدم چون اهل خیمه مرا از دور دیدند به سوی من دویدند و مرا به سختی و عنف گرفته به سوی خیمه بردند، گویا توهم کرده بودند که من جاسوسم و چو غیر عربی نمی‌دانستم و آنها جز پارسی، زبانی نمی‌دانستند هر چه فریاد می‌کردم کسی گوش به حرف من نمی‌داد تا به نزدیک بزرگ خیمه رفتیم: او با خشم تمام گفت: از کجا می‌آیی؟ راست بگو و گرنه تو را می‌کشم. من به هزار حيله في الجملة کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز گذشته از مشهد مقدس و گم کردن راه را ذکر کردم. گفت: ای سید کاذب! این جاها که تو می‌گویی مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند، زیرا که به طریق متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و از این راه که تو می‌گویی منزل‌ها خواهد بود، راست بگو و گرنه تو را با این شمشیر می‌کشم، و شمشیر خود را کشید بر روی من. در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد. گفت: این چیست؟ تفصیل را گفتم. تمام حاضرین گفتند: در این صحرا ابداً خربزه نیست، خصوص این قسم که تاکنون ندیده‌ایم. پس بعضی به بعضی دیگر رجوع کردند و به زبان خود گفتگوی زیادی کردند و گویا مطمئن شدند که این خرق عادت است. پس آمدند و دست مرا بوسیدند و

در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند، جامه‌های مرا برای تبرک بردند، جامه‌های پاک برایم آوردند، و شب و دو روز مهمان داری کردند، در نهایت خوبی، روز سوم ده تومان به من دادند و سه نفر با من فرستادند و مرا به قافله رساندند.

### تشریف سید عطوه حسنی به لقای شریف آن جناب (علیه السلام)

عالم فاضل العمی، علی بن عیسی اربلی، صاحب کشف الغمه می‌گوید: حکایت کرد<sup>(۱)</sup> از برای من سی باقی، ابن عطوه علوی حسنی که: پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را به مذهب امامیه و مکرر می‌گفت: من تصدیق شما را نمی‌کنم و به مذهب شما قائل نمی‌شوم تا صاحب شما مهدی (علیه السلام) نیاید و مرا از این مرض نجات ندهد.

اتفاقاً شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که می‌گوید بشتابید. چون به تندی به نزدش رفتیم گفت: بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت. و ما هرچه دویدیم کسی را ندیدیم و برگشته پرسیدیم که: چه بود؟ گفت: شخصی به نزد من آمده، گفت: یا عطوه! من گفتم: تو کیستی؟ گفت: من صاحب پسر توام، آمده‌ام که تو را شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد و بر موضع الم من دست مالید و چون به خود

نگاه کردم، اثری از آن کوفت ندیدم. و مدت‌های مدید زنده بود، با قوت و توانایی زندگانی کرد و من از غیر پسران از جمعی کثیر این قصه را پرسیدم و همه به همین طریق بی زیاده و کم نقل کردند. صاحب کتاب بعد از نقل این حکایت و حکایت اسماعیل هرقلی که گذشت، می‌گوید: امام (علیه السلام) را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده‌اند که یا راه را گم کرده بودند و درماندگی داشتند و آن حضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را به مطلب خود رسانیده، و اگر خوف تطویل نمی‌بود ذکر می‌کردم.

### قصه‌ی امیر اسحاق استرآبادی

این قصه را علامه مجلسی در بحار نقل کرده از والد خود، و حقیر به خط والد ایشان، جناب اخوند ملا محمد تقی قدس سره دیدم در پشت دعای معروف به حرزیمانی، قصه را مبسوط‌تر آنچه در آنجاست، با اجازه برای بعضی. ما ترجمه‌ی صورت آن را نقل می‌کنیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ بَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ عِثْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ.»

و بعد، پس به تحقیق که التماس کرد از من، سید نجیب ادیب حسیب، زبده‌ی سادات عظام و نقبای کرام، امیر محمد هاشم (ادام الله تعالی تأییده بجاه محمد و آله الأقدسین) که اجازه دهم برای او، حرز یمانی را که منسوب است به امیر المؤمنین و امام المتقین و خیر الاثق بعد سید النبیین (صلوات اللع و سلامه علیهما مادامت الجنة

مأوی الصالحین). پس اجازه دادم برای او (دام تأییده)، اینکه که روایت کند این دعا را از سید عابد زاهد، امیر اسحاق استرآبادی، که مفون به قرب سید شباب اهل جنة اجمعین - کربلا - از مولای مولی الثقلین، خلیفة الله تعالی، صاحب عصر والزمان (صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الأقدسین). سید گفت: من مانده شدم در راه مکه. پس عقب افتادم از قافله و مأیوس شدم از حیات بر پشت خوابیدم، مانند محتضر و شروع کردم در خواندن شهادت، که ناگاه دیدم بالای سر خود، مولای ما و مولی العالمین، خلیفة الناس اجمعین. پس فرمود: برخیز ای اسحاق! پس برخاستم. من تشنه بودم، پس مرا سیراب نمود و به ردیف خود سوار کرد. پس شروع نمودم به خواندن این حرز و آن جناب اصلاح می کرد آن را، تا آنکه تمام شد. ناگاه دیدم خود را در ابطه. پس از مرکب فرود آمدم و آن جناب غایب شد. قافله بعد از نه روز رسید. شهرت کرد بین اهل مکه، که من به طی الارض آمدم. پس خود را پنهان نمودم بعد از ادای مناسک حج. این سید، چهل مرتبه پیاده حج کرد. چون مشرف شدم در اصفهان به خدمت او، در زمانی که از کربلا آمده بود به قصد زیارت مولی الکونین، الامام علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیهما). در ذمه ی او، مهر زوجه اش بود هفت تومان. این مقدار داشت که در نزد کسی بود از سکنه ی مشهد رضوی. پس در خواب دید که اجلش نزدیک شده. پس گفت: من مجاور بودم در کربلا، پنجاه سال، برای اینکه در آنجا بمیرم. می ترسم که مرا مرگ در

رسد، در غیر آن مکان. پس چون مطلع شد بر حال او بعضی اخوان ما، آن مبلغ را ادا نمود و فرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را. پس او گفت: چون سید رسید به کربلا و دین خود را ادا نمود، مرید شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن گردید. دیدم امثال این کرامات را از او در مدت اقامت او در اصفهان رضی الله علیه. برای من از برای این دعا اجازات بسیار است، و اقتصار کردم بر همان و مرجو از اوست (دام تأییده) که مرا فراموش نکند در مظان استجابت دعوات. التماس می‌کنم از او که نخواند این دعا را، مگر از برای خداوند تبارک و تعالی؛ و نخواند برای هلاک کردن دشمن خود، اگر ایمان دارد، ه چن فاسق باشد یا ظالم؛ و اینکه نخواند برای جمیع دنیای دنیه، بلکه سزاوار است که بوده باشد خواندن آن از برای تقرب به سوی خداوند تبارک و تعالی و برای رفع ضرر شیاطین انسی و جن از او و از جمیع مومنین، اگر ممکن است او را نیت قربت در این مطلب وگرنه، پس اولی ترک جمیع مطالب است غیر از قرب جناب حق تعالی.

«نَزَمَهُ بِمِنَاهُ الدَّائِرَةُ أَحْوَجُ الْمَرْبُوبِينَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَنِيِّ مُحَمَّدِ تَقِي بْنِ الْمَجْلِسِيِّ الْأَصْبَهَانِيِّ، حَامِداً لِّلَّهِ تَعَالَى وَ مُصَلِّياً عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَاءِهِ النَّجَبَاءِ الْأَصْفِيَاءِ (انتهی).»

خاتم‌العاماء‌المحدثین، شیخ ابوالحسن، شاگرد علامه مجلسی در اواخر مجلد ضیاء العالمین این حکایت را از استادش، از والدش نقل کرده تا ورود سید به مکه، آن گاه گفت که: والد شیخ من گفت:



پس من این نسخه دعا را از او گرفتم، بر تصحیح امام علیه السلام و اجازه داد به من روایت کردن آن را. امام علیه السلام. او نیز به فرزند خود اجازه داد، که شیخ مذکور من بود (طاب ثراه). آن دعا از جمله اجازات شیخ من بود برای من. من، حال چهل سال است که می خوانم آن را و از آن خیر بسیار دیده‌ام. آن گاه قصه‌ی خواب سید را نقل کرده که به او در خواب گفتند: تعجیل کن رفتن به کربلا را، که مرگ تو نزدیک شده. این دعا به نحو مذکور موجود است در جلد نوزدهم بحار الأنوار.

### قصه‌ی شریف عمر بن حمزه به لقای آن حضرت علیه السلام

شیخ جلیل و امیر زاهد، ورام بن ابی فراس در آخر مجلد دوم کتاب تنبیه الخاطر فرموده: <sup>(۱)</sup> خبر داد مرا سید جلیل شریف، ابی الحسن علی بن ابراهیم العریضی العلوی الحسینی، که گفت: خبر داد مرا علی بن نما. علی بن نما گفت: خبر داد مرا ابو محمد الحسن بن علی بن حمزه اقساسی <sup>(۲)</sup> در خانه شریف علی بن جعفر بن علی المدائنی العلوی، که او گفت: در کوفه شیخی بود قصار، که به زهد نامیده می شد و منخرط بود در سلک عزلت گیرندگان. منقطع شده بود برای عبادت و پیروی می کرد آثار صالحین را. پس اتفاق افتاد که روزی در مجلس پدرم بودم و این شیخ برای او نقل حدیث می کرد و او متوجه شده بود به سوی شیخ. پس شیخ گفت: شبی در مسجد

۲- اقساس، یکی از قریه‌های کوفه است. (م)

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۰۰

جعفی بودم. آن، مسجد قدیمی است در پشت کوفه. شب نصف شده بود و من تنها در مکان خلوتی بودم برای عبادت، که ناگاه دیدم سه نفر می آیند. پس داخل مسجد شدند. چون به وسط فضای مسجد رسیدند، یکی از ایشان نشست. پس دست مالید به طرف راست و چپ زمین پس آب به جنبش آمد و جوشید. پس وضوی کاملی گرفت از آن آب، آن گاه اشاره فرمود به آن دو شخص دیگر به گرفتن وضو. پس وضو ساختند آن گاه مقدم ایستاد و با آنها نماز جماعت کرد، پس من با ایشان به جماعت نماز کردم. چون سلام داد و از نماز فارغ شد، حال او مرا به شگفت آورد و کار او را بزرگ شمردم از بیرون آوردن آب. پس سوال کردم از شخصی از آن دو نفر که در طرف راست من بود، از حال آن مرد و گفتم به او این کیست؟ گفت: صاحب الأمر است، فرزند حسن علیه السلام. پس نزدیک آن جناب رفتم و دستهای مبارکش را بوسیدم و گفتم به آن جناب: یا بن رسول الله! چه می گویی در شریف عمر بن حمزه، آیا او بر حق است؟ فرمود: نه! بسا هست که هدایت بیابد، جز آن که او نخواهد مرد تا آن که مرا ببیند. پس این خبر را از آن شیخ تازه و طرفه شمردیم. پس زمانی طولانی گذشت و شریف عمر وفات کرد و منتشر نشد که او آن جناب را ملاقات کرده. پس چون با شیخ زاهد مجتمع شدیم، من به خاطر آوردم او را حکایتی که ذکر کرده بود آن را و روا گفتم به او مثل کسی که بر او رد کند: آیا تو نبودی که ذکر کردی این شریف عمر نمی میرد تا اینکه ببیند صاحب الأمر علیه السلام.

را، که اشاره نموده بودی به او؟ پس گفت به من که: از کجا عالم شدی که او آن جناب را ندیده؟ آن گاه بعد از آن مجتمع شدیم با شریفه ابی المناقت فرزند شریف عمر بن حمزه، و در میان آوردیم صحبت والد او را. پس گفت ما شبی در نزد والد خود بودیم و او در مرضی بود که در آن مرض مرد. قوتش ساقط و صدایش پست شده بود. درها بسته بود بر روی ما، که ناگاه شخصی را دیدم که داخل شد بر ما. ترسیدیم از او عجیب دانستیم دخول او را و غفلت کردیم که از او سوال کنیم. پس نشست در جنب والد من و برای او آهسته سخن می گفت و پدرم می گریست، آن گاه برخاست. چون از انزار ما غایب شد، پدرم خود را مشقت انداخت و گفت مرا بنشانید. پس او را نشانیدیم. چشم های خود را باز کرد و گفت: کجاست آن شخص که در نزد من بود؟ پس گفتیم: بیرون رفت از همانجا که آمد. پس گفت او را طلب کنید. در اثر او رفتیم. درها را دیدیم بسته و اثری از او نیافتیم. پس برشگتیم به سوی او و او را خبر دادیم از حال آن شخص و این که او را نیافتیم پس برگشتیم به سوی او و او را خبر دادیم از حال آن شخص و اینکه او را نیافتیم. ما سوال کردیم از پدر از حال آن شخص. گفت: این صاحب الأمر (علیه السلام) بود. آن گاه برگشت به حالت سنگینی که از مرض داشت و بیهوش شد.

### قصه‌ی ابوراجح حمامی

علامه مجلسی قدس سره در بحار نقل کرده از کتاب السلطان المفرج عن اهل الأیمان، تألیف عالم کامل، سید علی بن عبدالحمید نیلی نجفی که او گفته: مشهور شده است<sup>(۱)</sup> در ولایات و شایع گردیده است در میان اهل زمان، قصه‌ی ابوراجح حمامی که در حله بود. به درستیکه جماعتی از اعیان امثال و اهل صدق افاضل ذکر کرده‌اند آن را، که از جمله ایشان است، شیخ زاهد عابد، محقق شمس الدین محمد بن قارون (سلمه الله تعالی) که گفت: در حله حاکمی بود که او را مرجان صغیر می‌گفتند و او از ناصیبان بود. پس به او گفتند: ابوراجح پیوسته صحابه را سب می‌کند. پس آن خبیث امر کرد که او را حاضر گردانند. چون حاضر شد، امر کرد که او را بزنند. چندان او را زدند که به هلاکت رسید. جمیع بدن او را زدند، حتی آن که صورت او را آن قدر که از شدت آن دندان‌های او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و به زنجیر آهنی بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از مو را داخل سوراخ بینی او کردند و سر ریسمان مو را به ریسمان دیگر بستند. سر آن ریسمان را به دست جماعتی از اعوان خود داد و ایشان کرد که او را با آن جراحت و آن هیأت در کوچه‌های حله بگردانند و بزنند. پس آن اشقیا او را بردند و چندان زدند تا آنکه به زمین افتاد و نزدیک به هلاکت رسید پس آن حالت او را به حاکم لعین خبر دادند و آن خبیث امر به قتل او نمود.

حاضران گفتند او مردی پیر است و آنقدر جراحی به او رسیده که او را خواهد کشت و احتیاج به کشتن ندارد. خود را داخل خون او مکن. چندان مبالغه در شفاعت او نمودند، تا آنکه امر کرد او را رها کردند. صورت و زبان او از هم رفته، ورم کرده بود. اهلش او را بردند به خانه و شک نداشتند که او در همان شب خواهد مرد پس چون صبح شد، مردم به نزد او رفتند. دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندان‌های ریخته او برگشته است و جراحی‌های او مندمل گشته است و اثری از جراحی‌های او نمانده و شکستگی‌های صورت او زایل شده بود. پس مردم از حال او تعجب کردند و از امر او سوال نمودند. گفت: من به حالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم. و زبانی نمانده بود که از خدا سوال کنم، پس به دل خود از حق تعالی سوال و استغاثه کردم و طلب دادرسی نمودم از مولای خود حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه). چون شب تاریک شد، دیدم که خانه پر از نور شد. ناگاه حضرت صاحب الأمر (علیه السلام) را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشیده است و فرمود: بیرون رو و از برای عیال خود کار کن؛ به تحقیق که حق تعالی تو را عافیت عطا کرد. پس صبح کردم در این حالت که می‌بینی. شیخ شمس الدین محمد بن قارون مذکور، راوی حدیث گفت: قسم می‌خورم به خدای تبارک و تعالی! که این ابوراجح مردی ضعیف اندام، زرد رنگ، بد صورت و کوسه وضع بود. من دائم به آن حمام می‌رفتم که او بود و او را بدان حالت و شکل می‌دیدم که وصف

کردم. و صبح زود دیگر من بودم با آنها که بر او داخل شدند. پس او را دیدم که مرد صاحب قوت و درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ گردیده است. مانند جوانی شده است که در سن بیست سالگی باشد به همین هیأت و جوانی بود و تغییر نیافت، تا آنکه از دنیا رفت. چون خبر او شایع شد، حاکم او را طلب نمود، حاضر شد. دیروز او را بر آن حال دیده بود و امروز او را بر این حال که ذکر شد و اثر جراحات او را در او ندید و دندان‌های ریخته‌ی او را دید که برگشته. پس حاکم لعین را از این حال رعبی عظیم حاصل شد. او پیش‌تر از این وقتی که در مجلس خود می‌نشست، پشت خود را به جانب مقام حضرت علیه السلام که در حله بود می‌کرد و پشت پلید خود را به جانب قبله و مقام آن جناب می‌نمود. بعد از این قضیه روی خود را به مقام آن جناب می‌کرد و به اهل حله نیکی و مدارا می‌نمود. بعد از چند وقتی درنگ نکرد که مرد و آن معجزه باهره به آن خبیث فایده نبخشید.

### **مرد کاشی مریض، که شفا یافته به برکت آن حضرت (عج)**

در بحار ذکر فرموده: جماعتی از اهل نجف مرا خبر دادند که مردی از اهل کاشان در نجف اشرف آمد و عازم حج بیت‌الله بود. پس در نجف علیل شد به مرض شدیدی، تا آنکه پاهای او خشک شده بود و قدرت بر رفتار نداشت. رفقای او را در نجف در نزد یکی از صلحا گذاشته بودند. آن صالح حجره‌ای در صحن مقدس

داشت. آن مرد صالح هر روز در راه روی او می‌بست و بیرون می‌رفت به صحرا برای تماشا و از برای برچیدن درها. پس در یکی از روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت: دلم تنگ شده و از این مکان متوحش شدم! مرا امروز با خود بیرون ببر و در جایی بینداز، آنگاه به هر جانب که خواهی برو. پس گفت: آن مرد راضی شد و مرا با خود بیرون برد. در بیرون ولایت، مقامی بود که آن را مقام حضرت قائم (علیه السلام) می‌گفتند در خارج نجف. پس مرا در آنجا نشانید و جامه‌ی خود را در آنجا در حوضی که بود شست و بر بالای درختی که در آنجا بود انداخت و به صحرا رفت و من تنها در آن مکان ماندم. فکر می‌کردم که آخر امر من به کجا منتهی می‌شود؟ ناگاه جوان خوش روی گندمگونی را دیدم که داخل آن صحن شد و بر من سلام کرد و به حجره‌یی که در آن مقام بود، رفت. در نزد محراب آن چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جای آورد، که من هرگز نماز به آن خوبی ندیده بودم. چون از نماز فارغ شد، به نزد من آمد و از احوال من سوال نمود. من گفتم: من به بلایی مبتلا شدم که سینه‌ی من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی‌دهد تا آنکه سالم گردم، و مرا از دنیا نمی‌برد تا آنکه خلاص گردم. پس آن مرد به من فرمود: محزون مباش. زود است که حق تعالی هر دو را به تو عطا کند. پس از آن مکان گذشت و چون بیرون رفت، من دیدم که آن جامه از بالای درخت بر زمین افتاد. من از جای خود برخاستم و آن جامه را گرفتم و شستم و بر درخت انداختم. پس بعد از آن فکر

کردم و گفتم: من نمی توانستم از جای خود برخیزم، اکنون چگونه چنین شدم که برخاستم و راه رفتم؟ و چون در خود نظر کردم، هیچ گونه درد و مرضی در خود ندیدم. پس دانستم که آن مرد حضرت قائم (علیه السلام) بود که حق تعالی به برکت آن بزرگوار و اعجاز او مرا عافیت بخشیده است. پس از صحن آن مقام، بیرون رفتم و در صحرا نظر کردم، کسی را ندیدم. پس بسیار نادم و پشیمان گردیدم که چرا من آن حضرت را نشناختم. پس صاحب حجره رفیق من آمد و از حال من سوال کرد و متحیر گردید! من او را خبر دادم به آنچه گذشت. او نیز بسیار متحسر شد که ملاقات آن بزرگوار او را میسر نشد. پس با او به حجره رفتم. سالم بود تا آنکه صاحبان و رفیقان او آمدند و چند روز با ایشان بود. آن گاه مریض شد و مرد و در صحن مقدس دفن شد.

صحت آن دو چیز که حضرت قائم (صلوات الله علیه) به او خبر داد، ظاهر شد؛ که یکی عافیت بود و یکی مردن.

### شفای شیخ حر عاملی

محدث جلیل، شیخ حر عاملی در اثبات الهداة فرموده: <sup>(۱)</sup> من در زمان کودکی که ده سال داشتم، به مرض سختی مبتلا شدم. به نحوی که اهل اقارب من جمع شدند و گریه می کردند و مهیا شدند برای عزاداری و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب. پس دیدم



پیغمبر و دوازده امام را (صلوات الله علیهم). من در میان خواب و بیداری بودم. پس سلام کردم بر ایشان و با یک یک آنها مصافحه نمودم. میان من و حضرت صادق (علیه السلام) سخنی گذشت که در خاطر من ماند، جز آنکه آن جناب در حق من دعا کرد. پس سلام کردم بر حضرت صاحب (علیه السلام) و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم: ای مولا! من می ترسم که بمیرم در این مرض، و مقصد خود را از علم و عمل به دست نیاورم. پس فرمود: نترس! زیرا که تو نخواهی مرد در این مرض؛ بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر خواهی کرد، عمر طولانی. آن گاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود، پس آشامیدم از آن و در حال عافیت یافتم و مرض بالکلیه از من زایل شد و نشستم. اهل و اقاربم تعجب کردند. ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم، مگر بعد از چند روز.

### قصه ملاقات مقدس اردبیلی

سید محدث جزایری سید نعمة الله در انوارالنعمانیه فرموده: (۱) خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم و عمل که: از برای مولای اردبیلی (علیه السلام) شاگردی بود از اهل تفرش، که نام او میر علام بود و در نهایت فضل و ورع بود. او نقل کرد که: مرا حجره ای بود در مدرسه ای که محیط است به قبه شریفه. پس اتفاق افتاد که من از مطالعه خود فارغ شدم و بسیاری از شب گذشته بود. پس بیرون

آمدم از حجره و نظر می‌کردم در اطراف حضرت شریفه. آن شب، سخت تاریک بود. پس مردی را دیدم که رو به حضرت شریفه کرده، می‌آید پس گفتم شاید این دزد است، آمده که بدزدد چیزی از قندیل‌ها. پس از منزل خود به زیر آمدم و رفتم به نزدیکی او. او مرا نمی‌دید پس رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد، پس دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او، و در دوم و سوم به همین ترتیب و مشرف شد بر قبر شریف. پس سلام کرد و از جانب قبر مطهر رد شد سلام بر او. پس شناختم آواز او را، که سخن می‌گفت با امام (علیه السلام) در مسأله یی علمیه. آن گاه بیرون رفت از بلد و متوجه شد به سوی مسجد کوفه. پس من از عقب او رفتم و او مرا نمی‌دید. پس چون به محراب مسجدی که امیرالمومنین (علیه السلام) در آن محراب شهید شده بود، رسید، شنیدم او را که سخن می‌گوید با شخصی دیگر در همان مسأله. پس برگشت و من از عقب او برگشتم و او مرا نمی‌دید. پس چون رسید به دروازه ولایت، صبح روشن شده بود. پس خویش را بر او ظاهر کردم و گفتم یا مولانا! من بودم با تو از اول تا آخر. پس مرا آگاه کن که شخص اول چه کسی بود که در قبه شریفه با او سخن می‌گفتی، و شخص دوم چه کسی بود که با او سخن می‌گفتی در کوفه؟ پس عهدها گرفت از من، که خبر ندهم به سر او، تا آنکه وفات کند. پس به من فرمود: ای فرزند من! مشتبه می‌شود بر من بعضی از مسائل. پس بسا هست بیرون می‌روم در شب نزد قبر امیرالمومنین علی (علیه السلام) و در آن مسئله با آن جناب تکلم می‌نمایم و جواب

می شنوم در این شب حواله فرمود مرا به سوی صاحب الزمان (علیه السلام) و فرمود: فرزندم مهدی (علیه السلام) امشب در مسجد کوفه است. پس برو به نزد او این مسئله را از او سوال کن. این شخص مهدی (علیه السلام) بود.

## قصه گل و خرابات

علامه مجلسی در بحار فرموده: جماعتی مرا خبر دادند از سید سند فاضل، میرزا محمد استرآبادی (نورالله مرقده) که گفت: (۱) شبی در حوالی بیت الله الحرام مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی نیکرویی را دیدم که مشغول طواف بود چون نزدیک من رسید، یک طاقه گل سرخ، به من داد. آن وقت موسم گل نبود. من آن گل را گرفتم و بوییدم و گفتم: این از کجاست ای سید من؟ فرمود: از خرابات برای من آورده‌اند. آن گاه از نظر من غایب شد و من او را ندیدم.

مولف گوید: شیخ اجل اکمل، شیخ علی بن عالم نحریر، شیخ محمدبن محقق مدقق، شیخ حسن، صاحب معالم بن عالیم ربانی شهید ثانی (رحمهم الله) در کتاب درالمنثور در ضمن احوال والد خود، شیخ محمد، صاحب شهر استبصار و غیره که مجاور مکه معظمه بود در حیات و ممات نقل کرده: خبر داد مرا زوجه او، دختر سید محمدبن ابی الحسن (علیه السلام) و مادر اولاد او که: چون آن مرحوم وفات کرد، می شنیدند در نزد او تلاوت قرآن در طول آن شب. از چیزهای که مشهور است، اینکه او طواف می کرد، پس مردی آمد و

عطا نمود به او گلی از گلهای زمستان، که نه در آن بلاد بود و نه آن زمان، موسوم او بود. پس به او گفت: این را از کجا آوردی؟ گفت: از این خرابات. آن گاه اراده کرد که او را ببیند پس از این سوال، پس او را ندید. مخفی نماند که سید جلیل، میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر صاحب کتب رجالیه‌ی معروفه و آیات الاحکام مجاور مکه معظمه بود و استاد شیخ محمد مذکور، و مکرر در شهر استبصار با توقیر اسم او را می‌برد. هردو جلیل القدراند و دارای مقامات عالیه می‌شود که این قضیه برای هردو روی داده باشد، و یا راوی اشتباه کرده به جهت اتحاد اسم و بلد، اگرچه حالت دوم عقرب به نظر می‌آید.

### قصه‌ی علامه بحرالعلوم (رحمته‌الله) در مکه

نقل کرد جناب عالم جلیل، آخوند مولا زین العابدین سلماسی از ناظر علامه بحرالعلوم در ایام مجاورت مکه معظمه، گفت: (۱) آن جناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل و خویشان، قوی القلب بود در بذل و عطا، و اعتنایی نداشت به کثرت مصارف و زیاد شدن مخارج. پس اتفاق افتاد روزی که چیزی نداشتم. پس چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیاد و چیزی در دست نیست پس چیزی نفرمود. عادت سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه می‌کرد و به خانه می‌آمد و در اطافی که مختص به

خودش بود می‌رفت. پس ما قلیانی برای او می‌بردیم. آن را می‌کشید، آن گاه بیرون می‌آمد و در اطاق دیگر می‌نشست و شاگردان از هر مذهبی جمع می‌شدند. پس برای هر صنف به طریق مذهبش درس می‌گفت. پس در آن روز که شکایت از تنگدستی در روز گذشته کرده بودم، چون از طواف برگشت، بر حسب عادت قلیان را حاضر کردم، که ناگاه کسی در را کوبید. پس سید به شدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از این جا بیرون ببر. خود به شتاب برخاست و رفت نزدیک در و در را باز کرد. پس شخص جلیلی به هیأت اعراب داخل شد و نشست در اطاق سید و سید در نهایت ذلت و مسکنت و ادب در دم در نشست و به من اشاره کرد قلیان را نزدیک نبرم. پس ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن می‌گفتند. آن گاه برخاست. پس سید به شتاب برخاست و در خانه را باز کرد. دستش را بوسید و او را بر ناقه‌ای که در خانه خوابانیده بود، سوار کرد و او رفت. سید با رنگ متغیر شده بازگشت. براتی به دست من داد و گفت: این حواله بیست بر مرد صرافی که در کوه صفاست. برو نزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده. پس آن برات را گرفتم و بردم آن را نزد همان مرد. چون برات را گرفت و نظر نمود در آن، بوسید و گفت: برو و چند حمال بیاور. پس رفتم و چهار حمال آوردم. پس به قدری که آن چهار نفر قوت داشتند، ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند. ریال فرانسه، پنج قران عجمیست و چیزی زیاده. پس آن حمال‌ها؛ آن ریال‌ها را به منزل آوردند. پس روزی رفتم نزد

آن صراف که از حال او مستفسر شوم و اینکه این حواله از چه کسی بود، نه صرافی دیدم و نه دکانی. پس از کسی که در آنجا حاضر بود، پرسیدم از حال صراف، گفت: ما در اینجا هرگز صرافی ندیده بودیم و در این جا فلان می نشیند. پس دانستم که این اسرار ملک علام بود. خبر داد مرا به این حکایت، فقیه نبیه و عالم وجیه، صاحب تصانیف رائقه و مناقب قائقه، شیخ محمد حسین کاظمی، ساکن نجف اشرف از بعضی ثقات از شخص مذکور.

### قصه‌ی بحرالعلوم در سرداب مطهر

خبر داد مرا سید سند و عالم محقق معتمد بصیر، سید علی سبط جناب بحرالعلوم (اعلی الله مقامه) مصنف برهان قاطع در شرح نافع در چند جلد، از صفی متقی و ثقه‌ی زکی، سید مرتضی که خواهر زاده‌ی سید را داشت و مصاحبش بود در سفر و حضر و مواظب خدمات داخلی و خارجی او. گفت: با آن جناب بودم در سفر زیارت سامره. وی را حجره‌ای بود که تنها در آنجا می خوابید و من حجره‌ای داشتم متصل به آن حجره و نهایت مواظبت داشتم در خدمات او، در شب و روز. شب‌ها مردم جمع می شدند در نزد آن مرحوم، تا آنکه پاسی از شب می گذشت. پس در شبی اتفاق افتاد که بر حسب عادت خود و مردم در نزد او جمع شدند. پس او را دیدم که گویا کراحت دارد اجتماع را و دوست دارد خلوت شود، و با هر کس سخنی می گوید که در آن اشاره‌ایست به تجعیل کردن او در

رفتن از نزد او. پس مردم متفرق شدند، و جز من کسی باقی نماند. مرا نیز امر فرمود که بیرون روم. پس به حجره‌ی خود رفتم و تفکر می‌کردم در حالت سید در این شب. خواب از چشمم کناره کرد. پس زمانی صبر کردم. آن‌گاه مخفیانه بیرون آمدم مخفی که از حال سید تفقدی کنم، پس دیدم در حجره بسته. پس از شکاف در نگاه کردم، دیدم چراغ به حال خود روشن و کسی در حجره نیست. پس داخل حجره شدم و از وضع آن دانستم که امشب نخواییده. پس با پای برهنه خود را پنهان داشتم و در طلب سید برآمدم. پس داخل شدم در صحن شریف، دیدم درهای قبه عسکرین علیهم‌السلام بسته. در اطراف خارج حرم تفحص کردم، اثری از او نیافتم. پس داخل شدم در صحن سرداب و دیدم درهای او باز است. پس از درجه‌های آن آهسته پایین رفتم. به نحوی که هیچ حسی و حرکتی ظاهر برای من نبود. پس همه‌های شنیدم از صفه‌ی سرداب که گویا کسی با دیگری سخن می‌گوید. من کلمات را تشخیص نمی‌دادم، تا آن‌که سه چهار پله مانده. من در نهایت آهستگی می‌رفتم، که ناگاه آواز سید از همان مکان بلند شد: ای سید مرتضی! چه می‌کنی و چرا از خانه بیرون آمدی؟ پس باقی ماندم در جای خود متحیر و ساکن چون چوب خشک. پس عزم کردم به رجوع پیش از جواب. باز به خود گفتم: چه گونه حالت پوشیده خواهد ماند بر کسی که تو را شناخت از غیر طریق حواس؟ پس جوابی با معذرت و پشیمانی دادم و در خلال عذرخواهی از پله‌ها پایین رفتم تا به آنجا که صفه را مشاهده

می نمودم. پس سید را دیدم که تنها مواجهه قبله ایستاده و اثری از کس دیگر نیست. پس دانستم که او سخن می گفت: با غایب از ابصار (صلوات الله علیه) (۱).

## علامات ظهور حضرت صاحب الزمان (عج)

شیخ عباس قمی در منتهی الآمال می نویسد:

ما به مختصری از آنچه نگاشته سید سند، فقیه محدث جلیل القدر، مرحوم آقا سید اسماعیل عقیلی نوری (نورالله مرقده) در کتاب کفایة الموحدين. و آن علامات بر دو قسم است: علامات حتمیه و علامات غیر حتمیه، اما علامات حتمیه به نحو اجمال از این قرار است.

## خروج دجال

آن ملعون ادعای الوهیت نماید و به وجود نحس او خونریزی و فتنه در عالم واقع خواهد شد. و از اخبار ظاهر شود که یک چشم او مالیده و ممسوح است و چشم چپ او در میان پیشانی واقع شده و مانند ستاره می درخشد و پارچه‌ی خونی در میان چشم او واقع است، و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیأت غریب، و بسیار ماهر در سحر است، و در پیش او کوه سیاهیست که به نظر مردم می آورد که کوتاه نان است، و در پشت سر او کوه سفیدی است



که از سحر به نظر مردم می‌آورد که آب‌های صاف جاری است و فریاد می‌کند: «أولیائی أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، و شیاطین و مرده‌ی ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه و کفره و اولاد نابرسر او اجتماع نمایند و شیاطین اطراف او را گرفته و به جمیع نعمات و آلات لهو و لعب و تغنی از عود و میزمار و دف و انواع سازها و بربطها مشغول می‌شوند که قلوب تابعین او را مشغول به آن نعمات و الحان می‌نمایند و در انظار ضعف العقول از زنان و مردان چنان به جلوه در آورند که همه ایشان را به رقص آورند و همه خلق از عقب سر او می‌روند آن نعمات و الحان و صداهای دل‌ریا را بشنوند، گویا که خلق همه در سُکر و مستی می‌باشند. و در روایات ابو امامه است آنکه رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر مومنی که دجال را ببیند آب دهن خود را روی او بیندازد و سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را بخواند به جهت دفع سحر آن ملعون در او اثر نکند.» چون آن ملعون ظاهر شود عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و میان او و لشکر قائم ﷺ جنگ واقع شود، بالاخره آن ملعون به دست مبارک حضرت حجت الهی ﷺ یا به دست عیسی بن مریم ﷺ کشته شود. (۱)

### صیحه و ندای آسمانی

صیحه و ندای آسمانیست که اخبار بسیاری دلالت دارد بر آنکه آن از حتمیات است، و در حدیث مفضل بن عمر رحمة الله از

حضرت صادق (علیه السلام) است که آن حضرت فرمود: حضرت قائم (علیه السلام) در مکه داخل شود و در جانب خانه‌ی کعبه ظاهر گردد و چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و می‌گوید: ای گروه خلائق! آگاه باشید که این مهدی آل محمد است. او را به نام کنیه‌ی جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یاد نماید، و نسب او به پدر بزرگوارش، حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (سلام الله علیهم اجمعین) می‌رساند و چنان نسب آن بزرگوار را به اسمای کرام آبای طاهرین او بیان کند که همه مردم از شرق تا غرب عالم بشنوند، پس بگوید که: با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او ننمایید که گمراه خواهید شد.

### خروج سفیانست

خروج سفیانست از وادی یابس (یعنی: بیابان بی آب و علف که در ما بین مکه و شام است) و آن مردی است<sup>(۱)</sup> بد صورت و آبله رو و چهارشانه و ارزق چشم، و اسم او عثمان بن عنسبه است و از اولاد یزید بن معاویه است، و آن ملعون پنج شهر بزرگ را متصرف می‌شود که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین است، پس از آن لشکر بسیار به اطراف می‌فرستد و بسیاری از لشکر او به سمت

بغداد و کوفه خواهند آمد و قتل و غارت و بی حیایی بسیار در آن صفحات می نمایند و در کوفه و نجف اشرف قتل مردان بسیار واقع شود و بعد از آن یک حصه از لشکر خود را به جانب شام روانه نماید و یک قسمت از آن را به جانب مدینه مطهره، و چون به مدینه رسند سه روز قتل عام نمایند و خرابی بسیار وارد آورند و بعد از آن به سمت مکه روانه شوند و لکن به مکه نرسند. و اما آن حصه که به جانب شام روند در بین راه لشکر حضرت حجت الله بر آنها ظفر یابند و تمام آنها را هلاک نمایند و غنایم آنها را بالکلیه متصرف شوند. و فتنه‌ی آن ملعون در اطراف بلاد بسیار عظیم شود خصوصاً بالنسبه به دوستان و شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) حتی آنکه منادی او ندا کند هر کس سر یک نفر از دوستان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بیاورد هزار درهم بگیرد. پس مردم به جهت مال دنیا از حال یکدیگر خبر دهند و همسایه از همسایه خبر دهد که او از دوستان علی بن ابی طالب است.

بالجمله آن قسمت از لشکر که به جانب مکه روند چون به زمین پیدا رسند که ما بین مکه و مدینه است حق تعالی ملکی را می فرستد در آن زمین و فریاد می کند: ای زمین! این ملاعین را به خود فرو بر، پس جمیع آن لشکر که به سیصد هزار نفر می رسند با اسبان و اسلحه به زمین فرو روند مگر دو نفر که با همدیگر برادرند از طایفه‌ی جُهَنیّه که ملائکه صورت های ایشان را بر می گردانند و به یکی می گویند که بشیر است برو به مکه و بشارت ده حضرت صاحب الأمر (علیه السلام) را به هلاکت لشکر سفیانی، و دیگری را که نذیر

است می‌گویند: برو به شام و به سفیانی خبر ده و بترسان او را. پس آن دو نفر به جانب مکه و شام روانه گردند، چون سفیانی این خبر را بشنود از شام به جانب کوفه حرکت کند و در آنجا خرابی بسیار وارد آورد و چون حضرت قائم (علیه السلام) به کوفه رسد، آن ملعون فرار کند و به شام برگردد، پس حضرت لشکر از عقب او بفرستد و او را در صخره‌ی بیت المقدس به قتل آورند و سر نحس او را بریده و روح پلیدش را وارد جهنم گردانند.

### خروج سید حسنیست

خروج سید حسنیست و آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج نماید و به آواز بلند فریاد کند که: به فریاد رسید آل محمد را که از شما یاری می‌طلبند. و این سید حسنی ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند بلکه از شیعیان خلص ائمه‌ی اثنا عشر (علیهم السلام) و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود، و لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و کردار موافق است با شریعت مطهره‌ی حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) و در زمان خروج او کفر و ظلم عالم را فرا گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت باشند و از برای دفع ظلم ظالمین، در آن حال سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد (صلی الله علیه و آله)، پس مردم او را اعانت نمایند، خصوصاً گنج‌های طالقان که از طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع قویدل مسلح و

مکمل که بر اسب‌های اشهب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و به نحو سلطان عادل در میان ایشان حکم نماید و کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان و جای خود تا کوفه زمین را از لوٹ و جود ظالمین و کافران پاک کند. و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود به او خبر می‌دهند که حضرت حجت الله مهدی آل محمد علیه السلام ظهور نموده است و از مدینه به کوفه تشریف آورده است، پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می‌شوند و از آن حضرت مطالبه‌ی دلایل امامت و مواریث انبیا می‌نمایند.

### ظاهر شدن کف دست در آسمان

ظاهر شدن کف دستی است که در آسمان طلوع نماید و در روایت دیگر صورت و سینه و کف دستی در نزد چشمه‌ی خورشید ظاهر شود.

### کسوف آفتاب

کسوف آفتاب در نیمه‌ی ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن.

### نداهای آسمانی در ماه رجب

نداهای آسمانی در ماه رجب آیات و علاماتی است که در ماه رجب ظاهر می‌شود. شیخ صدوق از حضرت امام علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ناچار است شیعیان را از فتنه‌ی عظیمی

و آنوقتی است که امام ایشان غائب باشد و اهل آسمان و زمین بر او بگیرند، و چون ظهور او نزدیک شود در ماه رجب سه ندا از آسمان به گوش مردم برسد که همه خلق آن را بشنوند:

ندای اول: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»

و آواز دوم: «أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ» [یعنی:] نزدیک شد امری که روز به روز و وقت به وقت می رسد.

و صدای سیم: آنکه بدنی در پیش روی قرص آفتاب ظاهر گردد و ندایی رسد که: این است امیرالمومنین (علیه السلام) که به دنیا برگشته است برای هلاک کردن ستمکاران. پس در آن وقت فرج مؤمنان برسد.

### علامات غیر حتمیه امام زمان (عج)

و اما علامات غیر حتمیه: پس آنها بسیار است، بعضی ظاهر شده و بعضی واقع نشده، و ما در اینجا به بعضی از آنها به نحو اجمال اشاره می کنیم:

**اول:** خراب شدن دیوار مسجد کوفه است.

**دوم:** جاری شدن نهری است از شط فرات در کوچه های کوفه.

**سوم:** آباد شدن شهر کوفه است بعد از خراب شدن.

**چهارم:** آب درآوردن دریای نجف است.

**پنجم:** جاری شدن نهری است از فرات به غری که نجف باشد.

**ششم:** ظاهر شدن ستاره دنباله دار است در نزدیکی ستاره جدی.

**هفتم:** ظاهر شدن قحطی شدید است قبل از ظهور آن حضرت.

**هشتم:** وقوع زلزله و طاعون شدید است در کشوری از بلاد.

**نهم:** قتل بیوح است [یعنی:] قتل بسیار که آرام نمی‌گیرد.

**دهم:** تحلیه‌ی مصاحف و زخرفه‌ی مساجد و تطویل منارات است.

**یازدهم:** خراب شدن مسجد بر ائمه است.

**دوازدهم:** ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا

سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان افروخته می‌شود که محل تعجب و خوف باشد.

**سیزدهم:** ظاهر شدن سرخی شدید است که در اطراف آسمان

پهن می‌شود که همه آسمان را می‌گیرد.

**چهاردهم:** کثرت قتل و خونریزی است در کوفه از جهت رایات

مختلفه.

**پانزدهم:** مسخ شدن طایفه‌ای است به صورت قِرْدَة و خنازیر.

**شانزدهم:** حرکت کردن بیرق‌های سیاه است از خراسان.

**هفدهم:** آمدن باران شدید است در ماه جمادی الثانیه و ماه

رجب که مثل آن هرگز دیده نشده است.

**هجدهم:** مطلق العنان شدن عرب است که به هر جا که خواهند

بروند و هر چه خواهند بکنند.

**نوزدهم:** خروج سلاطین عجم است از شأن و وقار.

**بیستم:** طلوع نمودن ستاره‌ای است از مشرق که مانند ماه

درخشنده و روشنی دهنده باشد و به شکل غره‌ی ماه باشد و دو

طرف آن کج باشند و به نحوی که نزدیک است از کجی به هم وصل

شود چنان درخشندگی داشته باشد که چشم‌های را خیره نماید.

# الحجرات

● فصل پنجم

مهدی از دیدگاه

قرآن - رسول اکرم ﷺ

و ائمه معصومین علیهم السلام



## مهدی از دیدگاه قرآن کریم

در قرآن کریم آن گاه که از مسائل و حوادث آینده سخن می‌گوید و از حکومت صالحان خبر داده پیروزی حق بر باطل را اعلام می‌دارد مفسران این آیات را با توجه به احادیث و روایات مربوطه به ظهور مهدی می‌دانند.

بیش از یکصد آیه از قرآن کریم به مصلح کل حضرت بقیة الله ارواحنا فداه تفسیر و تأویل شده است، که علامه بزرگوار، ملا محمد باقر مجلسی در دائرةالمعارف بزرگ شیعه «بحارالانوار» ۷۰ آیه را به استناد احادیث واداره از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در پیرامون ظهور یکتا بازمانده از حجت‌های حضرت احادیث نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

یعنی: (بازمانده خدا بهتر است برای شما، اگر مومن باشید).<sup>(۱)</sup>  
مطابق روایات فراوانی<sup>(۲)</sup> هنگامی که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه ظهور می کند پشت خود را به دیوار کعبه تکیه داده،  
نخستین چیزی که به زبان می آورد، این آیه شریفه است، آنگاه  
همه آنها که در آنجا گرد آمده اند با عنوان «السَّلامُ عَلَیکَ یا بقیة الله»  
به پیشگاه آن حضرت عرض ادب می کنند.

\*\*\*

«قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ، فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ  
الْمُنْتَظِرِينَ».

یعنی: (بگو غیب از آن خداست، پس منتظر باشید که من نیز  
همراه شما از منتظرانم).<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ  
تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَنِهَا خَيْرًا، قُلْ انْتَظِرُوا  
إِنَّا مُنْتَظِرُونَ».

یعنی: (روزی که برخی از آیات پروردگارت بیاید، احدی را  
ایمان آوردنش سودی نبخشد، اگر پیش از آن ایمان نیاورده باشد، یا

۲- سوره صف، آیه ۸.

۱- سوره هود، آیه ۸۶.

۳- سوره یونس، آیه ۲۰.

در ایمانش خیری کسب نکرده باشد. بگو: منتظر باشید که ما نیز از منتظرانیم». (۱)

### مهدی از دیدگاه حضرت رسول اکرم ﷺ

... مهدی دست انتقام خداوندی است او می آید و تمام حقوق ضایع شده و خونهای نابِه حق ریخته شده را می شمرد.  
رسول اکرم می فرماید: مهدی دست انتقام خدا در روی زمین است.

\*\*\*

«أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ».

«آگاه باشید که او بر همه ادیان پیروز می شود».

\*\*\*

«أَلَا إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ وَآمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ».

(آگاه باشید که او ولی خدا در روی زمین، و داور او در میان مردم، و امین او در آشکار و نهان است».)

\*\*\*

«لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا».

«اگر یک لحظه حجت خدا در روی زمین نباشد، زمین ساکنانش را در کام خود فرو می برد». (۲)

رسول اکرم می فرماید:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ عِترَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ».

«مهدی علیه السلام از عترت من، از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام»

است.»

### مهدی از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام پیرامون شخصیت والای منجی عالم بشریت سخنان زیادی فرموده‌اند که دارای صحت به ذکر جمله به عزیزان خواننده تقدی می‌کنیم.

«إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، فَلِذَلِكَ تَخْفَى وِلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ».

«هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند، بیعت کسی درگردن او نخواهد بود، از این رهگذر تولدش پنهانی انجام می‌گیرد و خودش غایب می‌شود.» (۱)

\*\*\*

التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ، وَالْبَاسِطُ بِالْعَدْلِ».

«نهمین فرزند تو، ای حسین! قیام به حق می‌کند، دین را آشکار می‌سازد و عدالت را می‌گستراند.» (۲)

يَفْرَحُ لِخُرُوجِهِ أَهْلَ السَّمَاءِ وَ سُكَّانُهَا، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا  
كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

«برای ظهور او اهل آسمان‌ها شادمانی می‌کنند. روی زمین را پر از عدالت می‌کند، پس از آنکه با جور و سمت پر شده باشد»<sup>(۱)</sup>.

### مهدی از دیدگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در احادیث زیادی از فاطمه زهرا علیها السلام روایت شده است که این بانوی نمونه اسلام نوید و بشارت حضرت مهدی (عج) را فرموده‌اند. از جمله: ابن اسحاق می‌گوید: «خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شرفیاب شدم، در برابر آن حضرت لوحی بود که اسامی اوصیاء از نسل او در آن ثبت بود، شمردم تعدادشان دوازده تن بود که آخر آنها «قائم» علیه السلام بود. سه تن از آنها به نام «محمد» و چهار تن به نام «علی» بود»<sup>(۲)</sup>.

«هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوْلَاهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ  
وَلَدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ».

(اینها اسامی اوصیاء است که اول آنها پسر عموی من است، و یازده تن از فرزندان من می‌باشند که آخر آنها قائم است)<sup>(۳)</sup>.  
نیکبختی او را با فرزندش «علی» (هادی) کامل گردانم که یار و

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰. ۲- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۲.

۳- به نقل از کتاب یاد مهدی، ص ۱۱۲.

یاور من است و گواه من در میان بندگانم و امین من بر وحی من است. از او «حسن» را پدید آورم که دعوت کننده به سوی من، و مخزن علوم من است. آنگاه سعادت او را به اوج رسانم با فرزندش: «م ح م د» که رحمت است برای جهانیان. (۱)

### مهدی از دیدگاه امام حسن مجتبی (علیه السلام)

با توجه به ناآرام بودن عهد امام سوم شیعیان احادیثی که مربوط بود به این امام عظیم الشان می باشد در دست نیست لذا به ذکر چند جمله از گرانبها ترین احادیث او بسنده می کنیم. «طوبی لمن أدرك أئامته و سمع كلامه». (خوشا به سعادت کسی که روزگار او را درک کند و اوامر او را گوش فرا دهد). (۲)

\*\*\*

«الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، يَقُومُ قَائِمُنَا وَ يَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ».

«همه خیرها در آن زمان است، زیرا قائم ما قیام می کند و همه این حوادث را از بین می برد». (۳)

\*\*\*

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۵. ۲- به نقل از کتاب یاد مهدی، ص ۱۲۳.

۳- به نقل از کتاب یاد مهدی، ص ۱۲۵.

«لَمْ وَضِعَ الرَّجُلُ فِي الْكُوفَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ دَارٍ فِي الْمَدِينَةِ».

«جای یک پا نهادن در کوفه برای من از یک خانه در مدینه محبوب تر است»<sup>(۱)</sup>.

\*\*\*

«أَسْعَدُ النَّاسِ بِهِنَّ أَهْلُ الْكُوفَةِ».

«خوشبخت ترین مردم در زمان ظهور، مردم کوفه هستند»<sup>(۲)</sup>.

### مهدی از دیدگاه سالار شهیدان امام حسین علیه السلام

دادمهر کربلا و سالار شهیدان که به درستی دل هر شیفته اهل بیت به یاد او می‌گرید و در ظهور مهدی (عج) سخنان زیادی فرموده‌اند که انتقام خون این امام عزیز توسط منجی عالم بشریت خواهد گرفت.

\*\*\*

از حضرت امام حسین علیه السلام پرسیدند آیا مهدی موعود متولد شده است؟

فرمودند: «لَا، وَلَوْ أَدْرَكْتَهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي».

«نه هنوز متولد نشده است، من اگر زمان او را درک کنم، همه عمر به خدمت او کمر می‌بندم»<sup>(۳)</sup>.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۲- به یاد مهدی، ص ۱۲۶.

۳- به نقل از کتاب یاد مهدی، ص ۱۳۳.

«حارث بن مغیره می گوید: به خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: حضرت مهدی را با چه نشانه هایی بشناسیم؟ فرمود:

«بِمَعْرِفَةِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَبِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ، وَلَا يَخْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ»<sup>(۱)</sup>

«قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِي صَاحِبُ الْأَمْرِ، وَهُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ حَيٌّ».

«قائم این امت نهمین فرزند من است که او صاحب این امر است و میراثش تقسیم می شود در حالی که او زنده است»<sup>(۲)</sup>.

### مهدی از دیدگاه امام زین العابدین علیه السلام

دوران خفقان و پر آشوب عصر امام چهارم شیعیان یکی از بدترین دوران تاریخ اسلام می باشد.

\*\*\*

«يَا بُنَيَّ إِنَّ الْإِمَامَةَ فِي وُلْدِهِ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا».

«پسر جان! امامت در نسل اوست تا روزی که قائم ما که درود خدا بر او باد ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد فرماید».

\*\*\*



«مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِيتَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ  
أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلَ شُهَدَاءِ بَدْرٍ».

«هر کس در زمان غیبت قائم ما در محبت و ولایت ما ثابت قدم  
بماند خداوند به او پاداش هزار شهید از شهدای بدر عنایت  
فرماید»<sup>(۱)</sup>.

\*\*\*

حضرت امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

«در قائم ما شش نشانه از شش پیامبر است، نشانی از حضرت  
نوح، نشانی از حضرت ابراهیم، نشانی از حضرت موسی، نشانی از  
حضرت عیسی، نشانی از حضرت ایوب، نشانی از حضرت محمد  
که درود خدا بر آنها باد.

- نشانه مهدی از حضرت نوح، عمر طولانی واست.

\*\*\*

- نشانه مهدی از حضرت ابراهیم، تولد پنهانی و کناره گیری او  
از میان مردم است.

\*\*\*

- نشانه مهدی از حضرت موسی، ترس و وحشت و غیبت اوست.

\*\*\*

- نشانه مهدی از حضرت عیسی، اختلاف مردم در حق اوست.

- نشانه مهدی از حضرت ایوب، فرج بعد از شدت اوست.

\*\*\*

- و اما نشانه مهدی از حضرت محمد ﷺ قیام به شمشیر اوست».

### مهدی از دیدگاه امام محمد باقر ﷺ

با توجه به دوران حزب اسلام در زمان عهد امام باقر ﷺ و ترویج دین ناب محمدی ﷺ احادیث فراوانی در کتب مختلف آمده است.

«هرکس بمیرد و اماش را نشناسد مرگ او مرگ جاهلی است، و هرکس بمیرد در حالی که اماش را می شناسد برای او آسیبی نمی رسد که امر ظهور زود باشد یا دیر شود. کسی که با شناخت امام از دنیا برود همانند کسی است که در چادر فرماندهی قائم ﷺ باشد»<sup>(۱)</sup>  
«او امامی است که در سال ۲۶۰ از دیده‌ها مخفی می شود و سپس چون ستاره‌ای فروزان ظاهر شود که در شب تاریک می درخشد. اگر زمان او را درک کنی دیدگانت روشن می شود»<sup>(۲)</sup>

محمد بن مسلم از امام محمد باقر پرسید: قائم شما کی ظاهر می شود؟ فرمود: هنگامی که: مردها خود را به زنان تشبیه کنند. زنها خود را به مردان تشبیه کنند. مردان به مردان و زنان به زنان بسنده

کنند. زنها سوار بر زینها شوند. شهادت دروغ پذیرفته شود. شهادت راست ردّ گردد. خون سبک شمرده شود. روابط نامشروع رواج پیدا کند. رباخواری رائج گردد. اشرار از ترس زبانشان احترام شوند. سفیانی از شام خارج شود. یمانی قیام کند.

### مهدی از دیدگاه امام جعفر صادق (علیه السلام)

باتوجه به مصادف شدن امامت امام هشتم شیعیان، انقراض سلطنت اموی و رواج یافتن دین اسلام احادیث فراوانی از این امام عزیز به جا مانده است از جمله:

\*\*\*

به خدا سوگند، اگر به مقدار عمر نوح (علیه السلام) در پشت پرده بماند، از دنیا بیرون نمی رود جز اینکه ظاهر شده، جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از جور و ستم شده باشد». (۱)

\*\*\*

«إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا».

«برای قائم ما (علیه السلام) غیبتی است که مدتش بسیار طولانی خواهد بود».

\*\*\*

«لِكُلِّ اِنْسِي دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَ دَوْلَتُنَا فِي اٰخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ».

«برای هر ملتی دولتی است که در انتظارش به سر می‌برند، دولت ما نیز در آخرالزمان ظاهر خواهد شد».

\*\*\*

«مِنَّا اِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ، يَضَعُ اللهُ فِي السَّادِسِ مَا اَحَبَّ».

«۱۲ تن هدایتگر از ما هست که شش تن از آنها گذشته، و شش تن دیگر باقی است. خدای در ششمی آنها، آنچه می‌خواهد قرار دهد».

### مهدی از دیدگاه امام موسی کاظم (علیه السلام)

در دوران امامت موسی کاظم خفقان به حدی بود که صداهای حق‌طلبی از اصلاً به گوش نمی‌خورد لذا احادیث زیادی در این رابطه در دست نیست از جمله احادیثی که در کتب مختلف نقل شده است.

«صَاحِبُ هَذَا اَلْأَمْرِ يَقُولُ النَّاسُ: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ».

«صاحب این امر کسی است که مردم می‌گویند هنوز متولد نشده

است».

\*\*\*

«يَا بُنَيَّ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ، اِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ».

پسر جان! غیبت قائم یک آزمون الهی است که به وسیله آن  
بندگان را می‌آزماید».

\*\*\*

سائل از امام هفتم شیعیان درباره فرج امام زمان (عج) پرسیدند:  
ایشان فرمودند:

«إِذَا رَكَزَتْ رَايَاتُ قَيْسٍ بِمِصْرَ وَرَايَاتُ كَنْدَةَ بِخِرَاسَانَ».

«فرج هنگامی است که پرچمهای قیس در مصر متمرکز شود و  
پرچمهای کنده در خراسان».<sup>(۱)</sup>

### مهدی از دیدگاه امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

باتوجه به شهید شدن پدر بزرگوار امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و رفتار  
نادرست هارون الرشید پسرش مأمون امام هشتم را به ولیعهدی  
خود انتخاب کرد لذا امام هشتم از این سیاست استفاده کرد و اسلام  
ناب محمدی را رواج یافت لذا احادیث بیشتری لقب بزرگوارش  
درباره حضرت مهدی (عج) وجود دارد. از جمله:

«مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ».

«چقدر نیکوست شکیبایی و انتظار فرج».<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

«حسن بن فضال می گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: گوئی با چشم خود شیعیان را می بینم که به هنگام رحلت سومین فرزندم (امام حسن عسکری علیه السلام) به دنبال پناهگاهی می گردند و نمی یابند. گفتم: چگونه می شود ای فرزند پیامبر؟! فرمود: زیرا امامشان غائب می شود. پرسیدم: چرا؟ فرمود: برای اینکه هنگامی که با شمشیر قیام می کند، بیعت احدی در گردن او نباشد.»<sup>(۱)</sup> «چهارمین فرزند من، پسر بهترین کنیزان است. خداوند به وسیله او زمین را از هر ستمی پاک می گرداند و از هر بی عدالتی منزّه می سازد. او کسی است که مردم در ولادت او دچار تردید می شوند. او پیش از ظهور غیبتی طولانی دارد.»<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

«قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ قَتْلَ يَبُوحٍ»

«پیش از قیام قائم (عجل الله فرجه) کشتاری است که لحظه ای قطع نمی شود.»<sup>(۳)</sup>

### مهدی از دیدگاه امام محمد جواد علیه السلام

مأمون از ولیعهدی امام رضا علیه السلام بهره ای نگرفت لذا پس از شهادت رساندن امام رضا علیه السلام سیاست دیگری را برگزید و دختر

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲. ۲- به نقل از کتاب یاد مهدی ص ۲۲۳.

۳- به نقل از کتاب یاد مهدی ص ۲۲۷.

خود را به عقد امام جواد علیه السلام در آورد و در مجموع محدودیتهایی برای این امام عزیز از نظر ترویج دین اسلام به وجود آورد لذا احادیث کمتری درباره امام زمان (عج) از این امام باقی است اما چند حدیثی از کتب مختلف استخراج شده است. از جمله:

\*\*\*

از امام جواد علیه السلام پرسیدند بعد از شما امامت به دست کیست؟ فرمود: پسر علی و پس از او حسن عسگری و بعد آن پسرش قائم منتظر خواهد بود.

\*\*\*

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ. مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرَّجَ عَنْهُ بِإِنْتِظَارِهِ».

«برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است. کسی که این امر را بشناسد، به وسیله انتظار فرج، برای او گشایش حاصل می شود».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

«الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِ الْمُنْتَظَرُ».

«امام بعد از حسن، پسرش قائم علیه السلام است که به حق قیام می کند».

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ».

«برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است».<sup>(۲)</sup>

## مهدی از دیدگاه امام هادی علیه السلام

باتوجه به نزدیک شدن تولد منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) محدودیتی برای امام هادی به وجود آوردند تا اگر فرزندی از این امام به وجود آمد او را از بین ببرند علیرغم همه این محدودیتها امام حسن عسکری علیه السلام به دنیا آمد باتوجه به این مشکلات احادیث زیادی در دست نیست اما احادیثی در کتب مختلف درباره نهضت جهانی امام زمان (عج) به دست رسیده است از جمله:

«امام بعد از من پسر من حسن علیه السلام است، و بعد از او پسرش قائم» است که روی زمین را پر از عدل و داد کند، آنچنانکه پر از جور و ستم شده باشد»<sup>(۱)</sup>

«إِذَا غَابَ صَاحِبُكُمْ عَنْ دَارِ الظَّالِمِينَ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ».

هنگامی که صاحب شما از جایگاه ستمگران ناپدید شود، منتظر فرج باشید».

قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

«بگوئید: حجت از آل محمد صلی الله علیه و آله»<sup>(۲)</sup>

«صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ».

«صاحب این امر کسی است که مردم می گویند: هنوز چشم به دنیا نگشوده است».



## مهدی از دیدگاه امام حسن عسکری علیه السلام

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام حلقه‌های محاصره برای او تنگ‌تر شد تا فرزندى از او به دنیا نیاید اما به اذن خدا و از نرگس خاتون فرزندى به دنیا آمد که او مهدی مولود کعبه نام نهاد. لذا امام حسن عسکری خبر تولد این نوزاد عظیم الشان را به تمام اقصی نقاط جهان را ارسال کرد.

از جمله: امام حسن عسکری می‌فرماید: «پنداشته‌اند که می‌توانند مرا بکشند و نسل مرا منقطع سازند، خدا را سپاس، که سخن آنها را دروغ در آورد».

«زَعَمُوا أَنَّهُمْ يُرِيدُونَ قَتْلِي، لِيَقْطَعُوا نَسْلِي، وَقَدْ كَذَّبَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ».

«پنداشته‌اند که مرا می‌توانند بکشند تا نسل مرا قطع کنند، ولی الحمد لله که خداوند گفتار آنها را دروغ در آورد».<sup>(۱)</sup>

«امام حسن عسکری علیه السلام کنیزی داشت، چون حامله شد، امام علیه السلام به او فرمود:

«سَتَحْمِلِينَ ذَكَرًا، إِسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي».

«به زودی پسری به دنیا می‌آوری که نام او «م.ح.م.د» است، و او بعد از من قائم به امر است».

«احمد بن اسحاق می‌گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام در

مورد صاحب الأمر ارواحنا فداه پرسیدم، با دست خود اشاره کرد که او زنده و تندرست است».

## مهدی موعود در سایر ادیان

سیری کوتاه بر افکار و عقاید مختلف جوامع بشری چو مصر باستان، هند، چین، ایران و یونان و نگاهی گذرا به افسانه‌های اقوام مختلف چون: اسلاو، ژرمن، اِسِن‌ها و سیلتها روشن و مسلم می‌سازد که همه این افکار و عقاید (در انتظار موعود) از منبع شریف وحی سرچشمه گرفته است ولیکن در برخی از مناطق دوردست که شعاع حقیقت کمتر تابیده است، در طول تاریخ از فروغ آن کاسته شده، فقط کلیاتی از نویدهای مهدی موعود (عج) به جای مانده است»<sup>(۱)</sup>.

## و از این قبیل است که در منابع:

**انجیل:** «کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند ... زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسرانشان می‌آید»<sup>(۲)</sup>.

۱- مجموعه مقالات، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۶۹.

۲- انجیل لوقا، فصل ۱۲، بندهای ۳۵ و ۳۶.

**تورات:** «و نهالی از تنه یسی بیرون آمده. شاخه‌ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت ... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد ... جهان از معرفت خداوند برخوردار خواهد شد.»<sup>(۱)</sup>

**زبور:** زیرا که شریران منقطع خواهد شد و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد ... و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد ... و میراث آنها خواهد بود تا ابدالابد»

**زردشتیان:** «سوشیانس (نجات دهنده بزرگ) دین را به جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را همفکر و هم‌گفتار و هم‌کردار گرداند.»

**هندوان:** «این مظهر ویشنو (مظهر دهم) در انقضای کلی یا عصر آهن بر اسب سفیدی در حالیکه شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست دارد ظاهر می‌شود و شریران را تماماً هلاک می‌سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را رجعت خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



● فصل ششم

نواب اربعه

وبه انتظار

منجی عالم بشریت

## نواب اربعه‌ی حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه)

شیخ عباس قمی در منتهی الامال می‌نویسد: ما در اینجا اکتفا می‌کنیم به آنچه که نگاشته شده، فرموده:

**اول:** عثمان بن سعید عمرویست که آن جناب کمال وثوق و امانت به او داشت و معتمد در نزد امام علی نقی و امام حسن عسکری علیه السلام و وکیل امور ایشان در زمان حیات ایشان بود، و از طایفه اسدی به جدّس جعفر بن عمروی منسوب بود و او را سَمَّان (روغن فروش) هم می‌گفتند و این شغل به جهت بعضی از مصالح بود که به جهت تقیّه و اخفای امر سفارت از اعداء الله روغن فروشی می‌کرد و شیعیان، اموالی که از برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌آوردند به او تسلیم می‌کردند و او آنها را در مال التجاره‌ی خود می‌گذاشت و به خدمت آن بزرگوار می‌فرستاد. و در روایت احمد بن اسحاق قمی که از اجلاّی و علمای شیعه است چنین مذکور است که: روزی به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام مشرف

شدم عرض کردم. ای سید و مولای من همیشه از برای من میسر نمی شود که خدمت شما مشرف شوم، پس سخن که را قبول کنم و به امر کی اطاعت نمایم؟ فرمود که: این ابو عمرو مردیست ثقه و امین من، هر چه به شما بگوید از جانب من می گوید، و آنچه به شما می رساند از جانب من می رساند. و چون حضرت امام علی النقی (علیه السلام) به دار بقا رحلت نمود روزی به خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدم و به آن حضرت نیز عرض کردم به مثل آنچه به پدر بزرگوارش عرض کرده بودم، فرمود که: این ابو عمرو مرد ثقه و امین است، هم ثقه‌ی امام گذشته بود و هم ثقه‌ی من است، هم در حال حیات و هم بعد از وفات من هر چه به شما می گوید از جانب من می گوید، و آنچه به شما می رساند از جانب من می رساند.

**دوم:** از وکلا و سفرای آن حضرت: پسر او محمد بن عثمان بن سعید عمروی بود که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) او و پدرش را توثیق نموده و به شیعیان خود خبر داد که از وکلای فرزندان مهدیست. و چون هنگام وفات پدرش عثمان بن سعید عمروی رسید، توقیعی از جانب حضرت حجت (علیه السلام) بیرون آمد که مشتمل بر تعزیت نامه بود در خصوص وفات پدرش و آنکه او نایب و منصوب از جانب ولی خداست در امر سفارت و در مقام پدرش برقرار است.

**سوم:** از وکلا و سفرای آن حضرت: جناب حسین بن روح بود که

او در زمان سفارت محمد بن عثمان از جانب او و به امر او متصدی بعضی از امور او بود. و چند نفر از ثقات و مؤمنین معتمدین از برای محمد بن عثمان بودند که از آن جمله حسین بن روح بود، بلکه در انظار مردم خصوصیت سائرین به محمد بن عثمان بیشتر بود تا خصوصیت حسین بن روح به او و جماعتی گمان داشتند که امر وکالت و سفارت بعد از محمد بن عثمان، منتقل خواهد شد به جعفر بن احمد به جهت کثرت خصوصیت او به محمد بن عثمان بلکه در اواخر عمر محمد بن عثمان، جمیع طعام او از خانه‌ی جعفر بن احمد بود.

**چهارم:** از وکلا و سفرای حضرت حجت (عجل الله فرجه) شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمري بود، و چون وفات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (علیه الرحمة) در رسید به امر حضرت حجت امام عصر علیه السلام قائم مقام خود قرار داد شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمري را، و کرامات و معجزات و جواب مسائل شیعیان را حضرت حجة الله (عجل الله فرجه) به دست او جاری می فرمود و شیعیان به امر آن حضرت اموال را تسلیم او می نمودند و او به خدمت آن بزرگوار می فرستاد. و چون او را زمان وفات در رسید شیعیان در نزد او حاضر شدند و از او خواهش کردند که کسی را به جای خود بنشانند و امر نیابت را به او واگذارد، او در جواب گفت که: خدا را امری هست که باید آن را به اتمام رساند (یعنی: [باید غیبت کبری واقع شود]).

## معنای انتظار

انتظار فرج ترغیب داشتن به روز ظهور دولت حقه و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قدیم بر سایر ادیان و وظیفه هر فرد مسلمانی است و مغموم بودن برای نرسیدن دست مردم به دامن ولی امرشان و روشن نشدن دیدگاه به نور جمالش با بودنشان در میان مردم باید آرمان هر شخص مسلمانی باشد. برای اینکه بتوانیم حالت انتظار را در خود ایجاد کنیم اول باید معنای انتظار را بفهمیم سپس در تحصیل آن کوشش کنیم، حقیقت حیات انسانها، انتظار و امید به آینده است، بطوری که زندگی بدون انتظار معنا و مفهومی ندارد. این همه کوشش و تلاشها برای فرداهایی است که انسان به آن امید دارد و موجب تداوم زندگی اوست و این انتظار است که نیروی لازم را برای ادله تلاش خستگی ناپذیر به بشر تأمین می‌کند و از همین جهت است که انتظار با زندگی بشر عجین شده است.<sup>(۱)</sup>

مرحوم حاج میرزا محمدتقی موسوی اصفهانی در کتاب پرارزش مکیال المکارم فی فوائد الدعاء القائم ﴿عَلَيْهِ﴾، در معنای انتظار می‌فرمایند:

انتظار، کیفیتی روحی است که موجب بوجود آمدن حالت آمادگی است برای آنچه انتظار دارند و ضد آن یاس و ناامیدی



است، هرچه انتظار بیشتر باشد آمادگی هم بیشتر است. آیا نمی بینی اگر مسافری در راه داشته باشی و چشم به راه آمدن او باشی هرچه زمان رسیدن او نزدیکتر گردد، آمادگی برای آمدنش بیشتر می شود، حالت انتظار گاهی به حدی می رسد که خواب را از چشم می گیرد چنانکه درجات انتظار از این نظر تفاوت می کند، همچنین از نظر حب و دوستی نسبت به آنچه انتظار می کنند تفاوت دارد و هرچه عشق به منتظر بیشتر باشد، آمادگی برای فرا رسیدن محبوب افزون می گردد و فراق محبوب دردناک می شود، تا بدانجا که انسان منتظر از خود بیخود می شد و دردها و مشکلات وحشت انگیز خود را در راه محبوب خود حس نمی کند. بلی این انتظار مهدی موعود (ارواحنا فداه) است که انسانها را در دنیای تاریک و پر از خطر، به راه راست و صراط مستقیم می کشاند پس مردم را باید دعوت به انتظار کرد و عصر غیبت را باید عصر انتظار نامید.

### مسلمانان منتظران واقعی

از روایات بسیاری استفاده می شود که مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السلام بهترین مخلوقات خداوند تبارک و تعالی هستند و آن مسلمانانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام بسر می برند و در حال انتظار ظهور مهدی موعود می باشند، افضل می باشند.

## فضیلت انتظار

در کمال الدین از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: (۱)

هریک از شما با ایمان و در حال انتظار بمیرد مانند کسی است که در خیمه حضرت قائم و در خدمت آن جناب است. و در روایت دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرموده‌اند: منتظر فرج و گشایش باشید و از رحمت الهی نومید مشوید چه محبوبترین اعمال نزد خدای تعالی، انتظار فرج است، هنگامیکه بنده با ایمان بر آن مداومت ورزد.

## فواید انتظار

مهمترین فایده انتظار با توجه به فرمایشات ائمه معصومین، این است که فرد از حالا به فکر اصلاح و تزکیه نفس و سامان بخشیدن به خود و جامعه خود می‌افتد و برای رسیدن به آن هدف بزرگ از هیچ کوششی و تلاشی فروگذار نخواهد کرد.

پس از حالا باید انتظار کشید و بیشتر امیدوار بود. امید برای پیروزی حتمی و کامل حق بر باطل انتظار برای اجرای حق و عدالت و امید برای از بین رفتن ظلم و جور.

شخص منتظر باید با تمام وجودش فریاد بزند «یا حجة بن

الحسن عجل علی ظهورک» نه اینکه گفتارش با عملش منافات داشته باشد.

### وظایف منتظران عصر انتظار

باتوجه به آیه آخر سوره آل عمران: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» امام باقر (علیه السلام) دریچه‌ای از نور را با تفسیر این آیه به روی ما باز می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید و در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) با استقامت باشید (یعنی روحیه‌ای قوی و مقاوم داشته باشید که هیچ چیز شما را از راه راست سست نکند) و در برابر فشارهای دشمن مقاوم بوده و با امام زمان که انتظار ظهورش را می‌کشید رابطه داشته باشید (و در رسیدن راه حق مانند رانندگان بیدار و مطمئن) حدود قوانین الهی را مراعات نمایند که امید است به رستگاری ابدی برسید. بنابراین عقلا و شرعا این ارتباط واجب است، عقلاً چونکه ما جاهلیم و امام عالم به تمام حقایق ما غیر معصومین و او معصوم به تمام معنا، و شرعا چون کلمه رابطوا... امر از طرف خداوند متعال است بر همه واجب است که آن را اطاعت کنند. بنابراین کسیکه با امام زمانش رابطه نداشته باشد نمی‌تواند او را بشناسد و دوست و دشمن او را از هم جدا نمی‌کند و نمی‌تواند مأموم خوبی باشد و طبعاً در آتش جهل و محبت دنیا و هوای نفس و

بندگی شیطان و گناه خواهد افتاد و این جهان بشریت به علت قطع ارتباط با امام زمانش در آتش فساد دنیا به شدت می سوزد بدتر از آن خود را در آتش جهنم قرار داده است منظور از ارتباط پیاده کردن علم و ادب امام زمان (عجله) بر روح خود و جامعه خود می باشد. (۱)

### راههای نزدیکی به امام زمان (عج)

- ۱- یکپارچگی شیعیان: مهمترین چیزی که موجب فرا رسیدن ظهور حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) می شود یکپارچگی شیعیان در وفای به عهدشان به امام زمان (عجله) است.
- ۲- نزدیک دانستن زمان ظهور: نزدیک دانستن ظهور امام عصر (ارواحنا فداه) و تحرک لازم در این جهت، قطعاً ظهور آن حضرت را در پی خواهد داشت.
- ۳- ایجاد یکپارچگی در شیعیان: نمونه کارهایی که برای این هدف می تواند انجام شود:

الف - شرکت در نماز جماعت

ب - شرکت در نماز جمعه

ج - شرکت در جلسات پیرامون امام زمان (عج)

د - پیوسته گفتن صلوات و هدیه به امام زمان (عج)

م - دعا برای فرج آقا امام زمان (عج).

## بهترین راه توسل به منجی عالم بشریت

- ۱- زیارت آل یاسین، به مفاتیح الجنان مراجعه شود.
- ۲- نماز امام زمان (عج) دستور آن در پاورقی آمده است.<sup>۱</sup>
- ۳- دعای توسل به مفاتیح الجنان مراجعه شود (در شب چهارشنبه خوانده می شود).
- ۴- دعای عهد به مفاتیح الجنان مراجعه شود.
- ۵- زیارت عاشورا به مفاتیح الجنان مراجعه شود.
- ۶- دعای سمات به مفاتیح الجنان مراجعه شود (در ساعات آخر روز جمعه خوانده می شود).

## چهل شب چهارشنبه در مسجد جمکران قم

هر مؤمن مسلمانی که در هر نقطه از جهان باشد با نیت کردن و گرفتن حاجت نیت کند که اگر قادر است چهل شب در شب چهارشنبه هر هفته به مسجد جمکران قم شرفیاب شود و در این مکان مقدس دو رکعت نماز حضرت صاحب الزمان را به جا آورد<sup>۱۱</sup>. (دستور در پاورقی) خداوند حاجت او را بر آورده می کند.

۱۱- ابتدا نیت کند برای خواندن نماز حضرت صاحب الزمان (عج) و سپس سوره مبارک حمد را بخواند تا به ایاک نَعْبُدُ و اِیَّاكَ نَسْتَعِینُ که رسید ۱۰۰ بار تکرار کند و سپس حمد را تمام کند و سوره را بخواند و به رکوع رود ذکر رکوع را ۷ مرتبه بخواند و به سجده رود و ذکر سجده را هم ۷ بار تکرار کند و در رکعت دوم به همین صورت به اتمام برسانید و بعد از سلام یک مرتبه لا اله الا الله را بگویید و تسبیحات حضرت فاطمه زهرا (س) را بخواند و سپس به سجده رود و ۱۰۰ مرتبه صلوات بفرستید پس

توضیح اینکه چنانچه مؤمن مسلمانی قادر به آمدن به این مکان مقدس نیست می تواند با دستور خواندن نماز در منزل و یا هر مکان مقدس دیگر به جا آورد انشاء الله.

### سوره عهده در چهل روز

هر مؤمن مسلمانی که نیت کند هر روز بعد از نماز صبح دعا عهد را بخواند و این عمل را چهل روز تکرار کند خداوند به حاجت او توجه می کند و حاجتش را بر آورده می کند. (انشاء الله)

### خواندن دعای فرج در چهل روز

هر مسلمانی که برای گرفتن حاج دعای فرج را در چهل روز فراست کند خداوند از بنده خود می خواهد بگو چه حاجتی داری، حاجت خود را به زبان آر.

### خواندن دعای ندبه در چهل روز صبح جمعه

مرحوم محدث قمی در کتاب ارزشمند مفاتیح الجنان بیان فرموده است هر مسلمانی که در چهل روز جمعه دعای ندبه را بخواند خداوند به آن بنده نظر خاصی می کند و حاجتهای او را بر آورده می کند.

## خواندن دعای توسل در چهل شب چهارشنبه

از جمله دعاهایی که خیلی مورد توجه است دعای توسل می باشد که اگر مؤمنی دعای توسل را در چهل شب چهارشنبه بخواند و برای تعجیل آقا امام زمان دعا کند خداوند حاجت آن بنده را پاسخ می دهد.

## صدقه دادن برای آقا امام زمان (عج)

هر مؤمن مسلمانی که قصد صدقه دادن را دارد اگر نیت او برای صدقه دادن سلامتی آقا امام زمان باشد سبب می شود که خداوند او را از بلاهای آسمانی حفظ کند و نیز بر او احسان نماید.

## ختم صلوات برای رسیدن به حاجت در چهل روز

با توجه به نام مهدی (عج) که مساوی ۵۹ است ۵۹۰۰۰ هزار بار صلوات به شرح زیر به آقا امام زمان هدیه شود و سپس حاجت خود را بخواهید بعد از هر نماز یومیه (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء) ۲۹۵ بار صلوات بفرستید و هدیه کنید به ساحت مقدس حضرت ولی عصر این عمل تا چهل روز اگر تکرار شود خود بخود ۲۹۵۰۰۰ صلوات فرستاده شده که مجرب است.

### ختم ۴۰۰۰۰ صلوات در چهل روز

از نیمه شب هر شب روزی ۱۰۰۰ بار صلوات فرستاده شود و این عمل را تا چهل روز تکرار کنید خداوند به حاجت خود توجه می‌کند و انشاء الله حاجت شما برآورده می‌شود.

### ۴۶۰۰۰۰ صلوات در چهل روز

هر مؤمن مسلمانی که هر روز ۲۸۰۰ صلوات به آقا امام زمان (عج) هدیه کند و این عمل را در چهل روز تکرار کند که جمع آن ۴۶۰۰۰۰ صلوات می‌شود خداوند منان به حاجت آن بنده لپیک می‌گوید. (انشاء الله)

### ذکر بسم الله الرحمن الرحيم در چهل روز

هر مؤمن مسلمانی که تا چهل روز هر روز بعد از نماز صبح ذکر بسم الله الرحمن الرحيم بگوید و سپس بخواند: یا محمد یا علی یا فاطمه یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تُهلِکی و این دو ذکر را ۷۱ مرتبه بخواند تا چهل روز خداوند حاجت آن بنده را انشاء الله بر آورده می‌شود.



## فهرست منابع و ماخذ



۱. اقبال الاعمال تأليف: سيد ابن طاووس
۲. امالي شيخ طوسي تأليف: شيخ طوسي
۳. بحار الانوار تأليف: علامه مجلسي
۴. بيت الاحزان تأليف: شيخ عباس قمي
۵. جامع الاخبار تأليف: تاج الدين شعيري
۶. كشف الغمه تأليف: علي ابن عيسى اربلي
۷. مفاتيح الجنان تأليف: شيخ عباس قمي
۸. مناقب، تأليف ابن شهر آشوب
۹. منتهى الآمال تأليف: شيخ عباس قمي
۱۰. وسايل الشيعه تأليف: شيخ حرّ عاملي